

بسم الله الرحمن الرحيم



کتاب
پنج مقاله

۷	مقدمه
۱۳	دین و مذهب*
۱۵	خدانشناسی
۲۰	پیغمبران
۲۴	اسلام
۲۶	پیغمبر اسلام
۳۰	قرآن مجید
۳۲	علی علیه السلام
۳۴	ائمہ اطہار(علیہم السلام)
۳۵	معاد
۴۱	احتجاجات قرآن*
۴۲	ارزش عقل از نظر قرآن
۵۱	راهبری عقل
۵۴	لغزشهای اندیشه
۶۷	نقدی بر ترجمه‌ای از قرآن*
۸۷	نماز*
۱۰۱	اسلام برتر است*

مقدمه

کتاب حاضر - چنان که از نام آن پیداست - مشتمل بر پنج مقاله به قلم استاد شهید آیت الله مطهری است که در زمانها و به مناسبتهای مختلف نگارش یافته است. وجه مشترک این مقالات - گذشته از این که همه از آثار قلم آن شهید محسوب می‌شوند - نگاه کلی یا خاص به اسلام و قرآن است. مقاله اول تحت عنوان «دین و مذهب» ظاهراً برای کتاب تعلیمات دینی دوره دبیرستان در حدود سال ۱۳۵۰ نگارش یافته تا به وسیله افرادی مانند شهید دکتر بهشتی و شهید دکتر باهنر که در آموزش و پرورش دوره قبل از انقلاب اسلامی نفوذ کرده بودند به چاپ برسد. این مقاله نگاهی کلی به ادیان خصوصاً دین مبین

اسلام و بالاخص مذهب شیعه دارد و با توجه به بیان روشن آن برای اقشام مختلف سودمند است. مقاله دوم با عنوان «احتجاجات قرآن» قسمتی از درس استاد شهید در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بوده است و روشن نیست که سایر قسمت‌های این درس به رشته تحریر در آمده یا خیر، به هر حال در اختیار این شورا نیست. بدیهی است چنانچه فرد یا افرادی از دانشجویان سابق آن دانشکده قسمت‌های مذکور نزدشان باشد و در اختیار این شورا قرار دهند موجب امتنان خواهد بود. «نقدی بر ترجمه قرآن مجید به اهتمام آقای ابوالقاسم پاینده» عنوان مقاله‌ای است که استاد شهید در حدود سال ۱۳۴۰ در مجله «یغما» به چاپ رسانده‌اند و شامل نکات قابل توجهی است. مقاله چهارم درباره «نماز» است که عنوان اصلی آن «حرکتی بر ضد مسیر آب» می‌باشد، کنایه از این که نوشتن کتابی درباره نماز توسط یکی از دوستان قدیمی استاد در آن دوره - یعنی در حدود سال ۱۳۵۶ که جوّ مارکسیسم زدگی و تأویل مفاهیم معنوی به مفاهیم مادی حاکم بود - حرکت بر ضد مسیر آب است. این مقاله حاکی از ناخرسندی آن متفکر شهید از آن جوّ فکری است. آخرین مقاله (اسلام برتر است) در اصل با عنوان «الاسلام یعلو و لا یُعلی علیه» (اسلام برتری می‌یابد و چیزی بر آن برتری نمی‌یابد)

بوده که این جمله حدیث مشهور نبوی است و برای آن که عنوان مقاله برای عموم قابل فهم باشد از عنوان «اسلام برتر است» استفاده شد. این مقاله قسمتی از یادداشت «عظمت و انحطاط مسلمین» در بخش یادداشتهای موضوعی استاد است که نظر به این که حالت مقاله داشت و از نظر موضوع نیز با چهار مقاله قبلی سنخیت داشت به عنوان پنجمین مقاله این کتاب انتخاب شد و بدیهی است که در مجلد مربوط به یادداشتهای استاد (جلد دهم) درج نخواهد شد. لازم به ذکر است که در فهرست مطالب، غیر از عناوین فرعی مقاله اول و دوم، سایر عناوین فرعی از استاد شهید نیست و توسط «شورای نظارت» استخراج شده است. امید است این اثر آن حکیم فرزانه که پس از ۲۶ سال از شهادت آن عزیز منتشر می‌شود همچون دیگر آثار آن عالم ربانی و مجاهد بزرگ برای همه علاقه‌مندان به معارف اسلامی مفید و راهگشا باشد.

دی ماه ۱۳۸۴

رابر با ذیقعدہ ۱۴۲۶

ب

شورای نظارت بر نشر آثار شهید مطهری (ره)

دین و مذهب*

یکی از اموری که همیشه در میان جامعه بشر بوده و باز هم خواهد بود، دین و مذهب است. طبق تحقیقات علمی که در آثار تاریخی از زمانهای بسیار قدیم به عمل آمده است، از زمانی که بشر وجود داشته دین و مذهب هم در میان بشر وجود داشته است، چنانکه اکنون نیز ادیان زیادی در جهان وجود دارد و اکثریت مردم جهان از یک دینی پیروی می‌کنند. ادیان بزرگ و معروف جهان عبارت است: دین اسلام، یهودیت، مسیحیت، بودایی. هر یک از ادیان اسلام و مسیحیت

و بودایی اکنون (۱)چند صد میلیون پیرو دارد.

. همهٔ ادیان آسمانی، بشر را به پرستش خدای یگانه دعوت کرده‌اند و از پرستش غیر او منع نموده‌اند، و همچنین همهٔ آنها از جهانی دیگر خبر داده‌اند که در آن جهان بشر پاداش اعمال نیک و کیفر اعمال بد خویش را دقیقاً درخواهد یافت، و نیز همهٔ ادیان آسمانی بشر را به راستی و درستی و خیرخواهی و نیکوکاری دعوت کرده و می‌کنند. آنچه در طول تاریخ زندگانی بشر راستی و درستی و نیکوکاری و سایر صفات حسنۀ اخلاقی در میان مردم دیده می‌شود نتیجهٔ مستقیم یا غیرمستقیم ادیان آسمانی و تعلیمات پیغمبران الهی بوده است. از این رو سهم دین و مذهب در بهبود و رفاه و سعادت بشر بیش از هر چیز دیگر بوده و هست. دین و مذهب مانند علم و فرهنگ جزو مایحتاج زندگی بشر است، بشر نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد. همچنان که نداشتن علم و فرهنگ سبب بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می‌گردد، نداشتن دین و مذهب نیز به نوبهٔ خود موجب

پاورقی

۱. حدود سال ۱۳۵۰ هجری شمسی

بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می‌شود. و همان طوری که ممکن است افرادی جاهل پیدا شوند و یا یک ملتی از علم و فرهنگ بی‌بهره بماند اما ممکن نیست علم و فرهنگ از جامعه بشر رخت بریندد، ممکن است افرادی بی‌دین و لامذهب زندگی کنند و یا ملتی به علل خاصی از موهبت دین بی‌بهره بماند اما ممکن نیست دین و مذهب بکلی از جامعه بشر رخت بریندد، زیرا هر چیزی که برای بشر مفید و ضروری و لازم باشد و چیز دیگر نتواند جای او را بگیرد طبعاً ثابت و پایرجا می‌ماند و هیچ‌گاه منسوخ نمی‌شود. دین نیز مانند علم به حکم اینکه برای بشر مفید و ضروری و لازم است و در زندگی بشر به کار می‌آید و چیز دیگر نمی‌تواند جای او را بگیرد طبعاً و قطعاً همیشه باقی خواهد ماند.

خداشناسی

اساس و پایه همه ادیان آسمانی خداشناسی است. هدف اولی پیغمبران الهی این بوده که بشر خداشناس شود و در مقام پرستش و عبادت، فقط خدا را پرستش کند و غیر او را پرستش نکند، و در مقام تسلیم و اطاعت فقط فرمان خدا را

لازم الاطاعه بشمارد و اطاعت غير او را جز با اذن و فرمان او بر خود لازم نشمارد.

خداوند را با چشم نمی‌توان دید ولی به دلیل عقل یعنی از راه آثار و مخلوقاتش او را می‌توان شناخت. تمام موجودات و مخلوقات جهان، آثار و دلایل و نشانه‌های وجو آفریننده‌ای دانا و توانا و حکیم و مدبّرند، زیرا در همه آنها نظم و ترتیب به کار رفته و در همه آنها آثار حکمت و تدبیر و علم و مهارت و هویداست. انسان همان طوری که بسیاری از چیزها را به وسیله حواس پنجگانه خود تمیز می‌دهد و با تجربه‌های حسی آنها را می‌شناسد، بسیاری از چیزها را هم به وسیله عقل خود می‌فهمد و تشخیص می‌دهد. اگر مثلاً پارچه‌ای ظریف و محکم دارای خطها و نقشها و رنگها در برابر انسان قرار بگیرد، انسان در آن حال چیزهایی را به وسیله حس باصره و لامسه خود حس می‌کند و چیزهایی را به وسیله حس باصره و لامسه خود حس می‌کند و چیزهایی را به وسیله عقل خود می‌فهمد و تشخیص می‌دهد. آنچه به وسیله حس باصره و لامسه درک می‌کند عبارت است از ظرافت و محکمی و رنگها و نقشها و پهنا و درازای آن

پارچه، و اما آنچه در همان حال به وسیلهٔ عقل خود می‌فهمد و تشخیص می‌دهد این است که آن پارچه بافنده‌ای داشته و آن بافنده در کار خود دانا و ماهر بوده و از روی بصیرت و توجه آن پارچه را اینچنین ظریف و محکم و زیبا و پر از نقش و نگار بافته است. عقل او به او می‌گوید هیچ چیزی خود به خود درست نمی‌شود و خود به خود نظم و ترتیب پیدا نمی‌کند، نخها خود به خود پهلوی هم قرار نمی‌گیرند و خطها و نقشها و زیباییها خود به خود و بدون توجه بافنده به وجود نمی‌آیند. باز هنگامی که همان پارچه به صورت یک دست لباس دوخته و کامل، دارای دوخت عالی، جیبها و دگمه‌ها و جا دگمه‌ها و سایر لوازم هر کدام در جای خود در مقابل انسان قرار بگیرد، عقل او به او می‌گوید که دوزنده‌ای بوده و آن دوزنده در کار خود علم و مهارت داشته و از روی توجه و بصیرت هر یک از جیبها و دگمه‌ها و جادگمه‌ها و غیر اینها را در جای خود گذاشته است.

ما آدمیان هنگامی که در خلقت خودمان یا سایر مخلوقات با نظر دقت می‌اندیشیم و مثلاً می‌بینیم که خو ما دارای عقل و هوش و چشم و گوش و دست و پا و زبان و

دهان و دندان و انگشتان و قلب و ریه و معده و کبد و کلیه هستیم و هر کدام از اینها به درد کاری می‌خورد و برای کاری ساخته شده است، بلکه هر کدام از این اعضا دارای هزارها جزء است و هر جزئی به درد کاری می‌خورد و برای آن کار ساخته شده است، عقل ما به ما می‌گوید قطعاً آفریننده دانا و بینا و حکیم و ماهری داریم و او از روی علم و دانش اینچنین نظم حیرت‌انگیزی به وجود آورده و همه این اعضا و قوار را با توجه به کاری که از آنها ساخته است آفریده است. انسان هر اندازه در خلقت خودش و در خلقت سایر موجودات بیشتر فکر کند و هر اندازه به تحقیقات و اکتشافات دانشمندان علوم طبیعی بیشتر آگاه گردد، زمینه معرفت و شناسایی‌اش نسبت به خداوند بیشتر فراهم می‌گردد. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۶۴ می‌فرماید:

انی فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجرى فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بثّ فیها من کل دابة و تصریف الرياح و

یعنی « همانان در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد سب و روز، و کشتی که به سود مردم در دریا روان است، و آبی که خدا از آسمان فرود آورده و به این وسیله زمین را پس از مردگی زندگی بخشید و از همه جنبندگان در آن پراکند، و گرداندن باده و ابری که میان آسمان و زمین تحت فرمان است، نشانه‌هاست برای کسانی که با نیروی عقل بیندیشند. سعدی می‌گوید:

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار	آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار	این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
یا که داند بر آرد گل صد برگ از خار	که تواند که دهد میوه الوان از چوب
فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار	عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز
ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

پیغمبران

افرادی از بشر که از جانب خداوند برای هدایت و ارشاد دیگران برگزیده شده‌اند «پیغمبر» نامیده می‌شوند. پیغمبران احکام و دستورهای الهی را از طریق وحی و الهام دریافت می‌کنند و به مردم می‌رسانند.

ما از کیفیت و چگونگی وحی آگاهی کامل نداریم اما می‌دانیم که وحی و الهام حقیقت دارد و بعضی از افراد بشر از این موهبت بزرگ بهره‌مند شده‌اند.

همه مخلوقات جهان، اول ضعیف و ناقصند و تدریجاً قوی و کامل می‌گردند. یعنی هر موجودی تدریجاً باید راهی را طی کند تا به حد کمال برسد و هیچ موجودی از اول کامل آفریده نشده است.

خداوند متعال که موجودات عالم را آفریده است راه

رسیدن آنها را به حد کمال نیز به آنها نموده است؛ یعنی هیچ مخلوقی بلا تکلیف و مردد و معطل و سرگردان آفریده نشده است، همچنان که در قرآن کریم آمده است: «ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی» (۱). یعنی پروردگار ما همان است که هر چیزی را آنچنان که شایسته است آفریده و سپس آن را در راهی که باید برود هدایت فرموده است. این قانون کلیت دارد و در همه مخلوقات جاری است از کوچکترین ذره گرفته تا بزرگترین کهکشانها، از جماد بی جان بی شعور گرفته تا انسان ذی شعور عاقل. هر یک از حواس ظاهری و باطنی ما چراغی است که برای راهنمایی و هدایت ما به سوی اموری که مورد نیاز ماست قرار داده شده است. خداوند انسان را برای بقا و خلود آفریده است، یعنی انسان به طور مطلق فانی نمی شود و در جهانی دیگر باقی می ماند. بعلاوه خداوند انسان را اجتماعی بالطبع آفریده است و می بایست در سایه قانون و اخلاق و ایمان زندگی کند و

پاورقی

۱- طه / ۵۰.

بدون آن میسر نیست. از این رو برای اینکه بشر در کارهایی که در سعادت آن جهانی او مؤثر است راهنمایی شده باشد و هم اینکه دارای ایمان و اخلاق محکم و قوانین اجتماعی بوده باشد پیغمبرانی مبعوث فرمود که او را هدایت و راهنمایی کنند، چنانچه در قرآن کریم فرموده است: «یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً. و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً(۱)». «یعنی ای پیغمبر، ما تو را به عنوان گواه و شاهد بر اعمال مردم و نوید دهنده و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به سوی خدا و چراغ پرتوافکن فرستادیم. و نیز قرآن کریم فرموده است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط»(۲) یعنی ما پیغمبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و وسیله سنجش نازل کردیم تا مردم در زندگی اجتماعی بر اساس عدالت زندگی کنند. پیغمبران هر کدام بشری هستند از جنس ما، مانند ما غذا می‌خورند و راه می‌روند و حوائج طبیعی دارند. فرقی که

پاورقی

۱- احزاب/ ۴۵ و ۴۶. ۲- حدید/ ۲۵.

هست این است که به آنها وحی می‌شود و از تأییدات الهی به نوع خاصی بهره‌مندند.

پیغمبران پاکترین و بی‌آلایش‌ترین و خالصترین بندگان زمان خود می‌باشند. هرگز کسی به دلیل ثروتمندی یا شهرت یا مُلک و قدرت، یا داشتن ایل و فامیل، یا وابستگی به نژاد خاص یا اقلیم و سرزمین مخصوص به درجه نبوت ارتقاء نیافته است. خداوند پیغمبران خود را همواره از میان افراد پاکدامن و منزّه و راستگو و مهربان و امین و نیک نفس و خیرخواه و نیکوکار انتخاب می‌کند. او خودش بهتر می‌داند کی از همه سزاوارتر است و برای پیغمبری شایسته‌تر است: «اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته»^(۱) پیغمبران الهی زیاد بوده‌اند، عدد آنها از شماره بیرون است، اما عدد پیغمبرانی که صاحب کتاب و شریعت و قانون بوده‌اند زیاد نیست. آنها که صاحب کتاب و قانون بوده‌اند «اولوالعزم» نامیده می‌شوند و از پنج نفر تجاوز نمی‌کنند. سایر پیغمبران خدا در هر جا که بوده‌اند مردم را به

پاورقی

۱- انعام/ ۱۲۴: خداوند جایی که پیغمبرای را در آنجا قرار می‌دهد از همه بهتر می‌داند.

کتاب و قانون و شریعت آنها دعوت کرده‌اند. این پنج نفر به ترتیب زمانی عبارتند از: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبدالله صلوات الله علیهم اجمعین. حضرت محمد(ص) آخرین پیغمبران است و بعد از آن حضرت پیغمبری نیامده و نخواهد آمد.

اسلام

دین اسلام که آورنده آن، حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله(ص) و کتاب آسمانی آن قرآن مجید است خاتم و ناسخ همه ادیان دیگر است. همه ادیان آسمانی که به وسیله پیغمبران الهی برای بشر آمده است از یک اصل و یک مبدأ سرچشمه می‌گیرند و به یک راه و به سوی یک مقصد بشر را دعوت می‌کنند. «ان الدین عندالله الاسلام (آل عمران / ۱۹). شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا

دینی است جامع و کامل و دارای مقررات اخلاقی زنده و قوانین اجتماعی مترقی، دینی است ساده و فطری و هماهنگ با ترقی و تکامل. هر ملتی که واقعاً پایبند به این دین باشد سعادت‌مند خواهد شد، همان طور که تا زمانی که ملل مسلمان مقررات اسلامی را رعایت می‌کردند خوشبخت‌ترین و پیشرفته‌ترین ملل عالم بودند و از آن روی که به علل تاریخی معنی و حقیقت اسلام را از دست داند و تنها به اسم قناعت کردند و از خودشان بدعت‌هایی بر آن افزودند راه تنزل و انحطاط پیمودند. بر ماست که به حقایق دین اسلام آشنا شویم و به آنها عمل کنیم و بدعتها و خرافات را دور بریزیم و ملت خود را مسلمان و با ایمان بار آوریم تا گوی سعادت را در دنیا و آخرت برابیم.

پیغمبر اسلام

نام مبارک آن حضرت «محمد» و لقبش مصطفی است. نام پدرش عبدالله است و نسب آن حضرت به ابراهیم خلیل می‌رسد و در شهر مکه که خانه کعبه در آنجا قرار دارد به دنیا

آمد. عبدالله پدر آن حضرت در آغاز جوانی که هنوز بیش از چند ماه از ازدواجش با آمنه دختر وهب نگذشته بود هنگام برگشتن از مسافرت شام در مدینه درگذشت. رسول اکرم هنگام فوت پدر در رحم مادر بود و آن حضرت یتیم به دنیا آمد. جدش عبدالمطلب تا زنده بود متکفل آن حضرت بود. پس از درگذشت عبدالمطلب در کفالت عمویش ابوطالب قرار گرفت. از کودکی آثار خوش و ذکاوت فوق العاده و علائم نجابت و اصالت از آن حضرت هویدا بود. همه او را «محمد امین» لقب داده بودند. چمرم مکه در آن زمان بت پرست و تجارت پیشه و عیاش بودند و در جهالت و نادانی به سر می بردند. انواع مفسد اخلاقی از شرابخواری و قماربازی و رباخواری و ستم به زیردستان و تشکیل امکان فساد در میان آنها رایج و شایع بود. رسول اکرم از آغاز جوانی به عادات و اعمال مکّیان و سایر اعراب با نظر نفرت و انزجار می نگریست و از آنها کناره

می‌گرفت، هرگز در کارهای سبک و آمیخته به سبکسری قوم خود شرکت نکرد، به مجالس لهو و لعب آنها پا نگذاشت، چیزهایی را که آنها مایهٔ فخر و مباهات و خودنمایی می‌شمردند او حقیر و ناچیز می‌شمرد، هرگز به بتی از بتها که آن مردم آنها را می‌پرستیدند اعتنا نکرد. او از کودکی با عقل روشن و ضمیر صافی خویش خدای یگانه را شناخته بود و فقط او را عبادت می‌کرد. مکانی خلوت در بالای کوهی به نام «حراء» برای خلوت و عبادت انتخاب کرده بود و به آنجا می‌رفت و به عبادت و تفکر می‌پرداخت، تا آنکه در سن چهل سالگی به پیغمبری مبعوث شد و از آن پس تا آخر عمر به ارشاد و هدایت مردم و کوشش در راه نجات آنها از بدبختی و ضلالت پرداخت و در ده سال آخر، شهر مدینه را مرکز قرار داد و در سن شصت و سه سالگی از دار فانی رحلت فرمود. رسول اکرم اُمّی یعنی «استاد ندیده» بود. در همه عمر به مکتب و مدرسه‌ای نرفت و نزد معلمی از معلمان بشری درس نخواند. تا آخر عمر نه خط نوشت و نه کتابی خواند، اما چنان صفای قلبی پیدا کرد که خداوند متعال بزرگترین کتاب آسمانی یعنی قرآن را به او وحی کرد و او خودش معلم و

نجات‌دهنده بشر شد و مردم را به علم و حکمت و خواندن و نوشتن تشویق و تأکید کرد. مردم سرزمین عربستان از فرهنگ و تمدن و قانون و حکومت و مقررات اجتماعی بی‌بهره بودند. در میان آنها مکتب و مدرسه و تألیف و تعلیم و کتاب و معلم وجود نداشت. اشخاصی که می‌توانستند بخوانند یا بنویسند اندک و انگشت شمار بودند. معلومات و اطلاعات آنها عبارت بود از یک رشته حکایتها و افسانه‌ها دربارهٔ بتهایی که می‌پرسیدند یا دربارهٔ قتل و غارتها که خودشان یا پدرانشان کرده بودند. بزرگترین اثر فرهنگی آنها عبارت بود از یک سلسله اشعار که مضامین آنها از حدود وصف شراب و معشوق و اسب و شتر و نیزه و شمشیر و دلاوری و افتخار به آباء و اجداد و یادآوری قتل و غارتها تجاوز نمی‌کرد. در میان چنین مردمی خداوند پیغمبر اکرم را مبعوث فرمود و بر او قرآنی نازل کرد مشتمل بر حکمتها و پندهای عالی و قصه‌های عبرت‌انگیز و اصول متین اخلاقی و مقررات عالی اجتماعی و قوانین حقوقی و جزایی و یک سلسله معارف الهی در باب توحید و معاد و غیره.

مردم جزیره العرب از این حقایق بهره‌ای نداشتند و این خود معجزه روشن خاتم الانبیاء به شمار می‌رود.

قرآن مجید

کتاب آسمانی ما قرآن مجید است. قسمتی از این کتاب مقدس در مکه و قسمتی در مدینه بر رسول اکرم نازل شده است. قرآن مشتمل است بر یکصد و چهارده سوره و هر سوره مشتمل است بر آیاتی. سوره‌های قرآن از نظر بزرگی و کوچکی متفاوتند، از سوره چهار آیه‌ای هست تا سوره دویست و هشتاد و شش آیه‌ای. سرمایه پیشرفت اسلام در ابتدا و هم سرمایه حفظ اسلام در عصر حاضر قرآن مجید است. مردم ملت‌های مختلف که در طول چهارده قرن گذشته با اسلام آشنا شده‌اند. تحت تأثیر قرآن مجید قرار گرفته ایمان خویش را حفظ کرده‌اند. اکنون نیز که اسلام در میان افرادی عالم و یا مللی دور دست در حال گسترش است در اثر انتشار و آشنایی با قرآن مجید است. قرآن به زبان عربی روشن است. از این رو برای هر

مسلمانی که بخواهد با دین خود آشنایی کامل داشته باشد لازم است زبان عربی را فرا گیرد. قرآن کریم با شرک و بت‌پرستی و اطاعت غیر خدا و ظلم و اطاعت ظالم و نفاق و تفریق و رباخواری و ریاکاری و دروغ و خیانت و غیبت و تکبر و خوردن مال یتیم و سایر کارهای زشت، سخت مبارزه کرده است و در مقابل، مردم را دعوت کرده به یگانه‌پرستی و اتحاد و صراحت و راستی و درستی و دستگیری و نیکوکاری و سایر صفات حسنه. قسمتی از آیات قرآن اختصاص یافته به بیان مقررات و قوانین حقوقی و معاملات و قسمتی به قصص و حکایات آموزندهٔ زمانهای پیشین یا زمان حضرت رسول. قرائت و تلاوت قرآن مجید علاوه بر آنکه اجر و ثواب اخروی دارد قلب را روشن و از کدورتها صاف می‌کند. از این رو بر هر دانش‌آموزی لازم است که در دورهٔ دانش‌آموزی قرائت و تلاوت قرآن مجید را به طور صحیح و کامل یاد بگیرد و در تمام عمر همه روزه اول صبح چند آیه از آن را به عنوان ثواب و تبریک و هم به عنوان اینکه معانی و دستوره‌های عالی آن را برای خود یادآوری کند بخواند.

علی علیه السلام

علی بن ابیطالب علیهما السلام پسرعمو و داماد و وصی و خلیفه رسول اکرم و امامت امت اسلامی است. علی کودک خردسالی بود که پیغمبر اکرم او را از پدرش ابوطالب گرفت و به خانه خویش آورد و در دامن خود او را پرورش داد. هیچ کس به اندازه علی پیغمبر را از نزدیک نمی شناخت و هیچ کس هم به اندازه او شیفته پیغمبر نبود و به آن حضرت ایمان و اعتقاد محکم نداشت. علی مرد شماره دو اسلام است. اخلاص و فداکاری و مجاهدتهای او در راه اسلام شهره آفاق و زبانزد خاص و عام است. او عالم ترین و زاهدترین و باتقواترین و شجاعترین مردم بعد از پیغمبر اکرم بود. او زهد و شجاعت و علم و عمل را توأم داشت، وجودی بود جامع الاطراف و شخصیت او نمونه کامل تعلیمات عالیة اسلام است. عدالت علی و صلابت و پافشاری او در طرفداری از حقوق بشر و حمایت او از طبقه ضعیف، ضرب المثل جهان و بهترین معرف روح و معنی و حقیقت اسلام است. علی در راه هدفهای اسلامی، خود را بکلی فراموش

می‌کرد. در زمان حیات پیغمبر اکرم مانند یک عاشق پاکباز و یک سرباز فداکار فرمان پیغمبر را اطاعت می‌کرد و همواره آرزو می‌کرد در حال انجام وظیفه جان بسپارد. بزرگترین گذشت و فداکاری علی بعد از پیغمبر اکرم ظاهر شد. او با آنکه قائم مقام واقعی پیغمبر بود و خلافت را حق مسلم خود می‌دانست، برای اینکه وحدت اسلامی محفوظ بماند و زحمات رسول اکرم هدر نرود از حق مسلم خود چشم پوشید و با دیگر صحابه در کمال صمیمیت همفکری و همکاری کرد. علی می‌گفت مادامی که مصلحت مسلمین محفوظ بماند و کارها بر مدار مصالح عمومی بچرخد و تنها کسی که از حق خویش محروم است من هستم، من مخالفت نمی‌کنم و همراهم. من آنگاه قیام می‌کنم که مصالح عمومی را در خطر ببینم.

پیغمبر اکرم علی را وصیّ خویش قرار داد. علوم و معارف و احکام اسلام در نزد علی بود. یگانه مرجع علمی مسلم بعد از پیغمبر اکرم که در مشکلات به او رجوع می‌شد علی بود. خلفا چون به علم و امانت علی اطمینان داشتند از مراجعه به علی ابا و امتناع نداشتند. در موارد متعددی علی (ع)

خلفا را به اشتباهاتشان متذکر فرمود و آنها قبول کردند. خلیفه دوم مطابق روایات تاریخی شیعه و سنی، مکرر در چنین مواردی گفت: «لولا علیّ لهلك عمر» یعنی اگر علی نبود کار عمر به تباهی کشیده بود.

ائمه اطهار (علیهم السلام)

ائمه اطهار اوصیاء رسول اکرم می‌باشند، یعنی علوم و معارف و احکام اسلام به طور کامل و بدون اشتباه در نزد آنها بوده است. پیغمبر اکرم مطابق روایات مسلم شیعه و سنی فرموده است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». یعنی من بعد از خودم دو چیز با ارزش در میان شما باقی می‌گذارم: قرآن و اهل بیتم. مرجع دینی مردم بعد از پیغمبر در درجه اول قرآن مجید است و در درجه دوم ائمه اطهارند که علم قرآن نزد آنها بوده و بهترین شارح و مفسر و مبیین قرآن به شمار می‌روند. ائمه اطهار علیهم السلام دوازده نفرند به این ترتیب:

۱- امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)

۲- امام حسن مجتبی فرزند علی (علیه السلام)

- ۳- امام حسین شهید فرزند دیگر علی (علیه السلام)
- ۴- امام زین العابدین فرزند امام حسین (علیه السلام)
- ۵- امام محمد باقر فرزند امام زین العابدین (علیه السلام)
- ۶- امام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر (علیه السلام)
- ۷- امام موسی کاظم فرزند امام جعفر صادق (علیه السلام)
- ۸- امام رضا فرزند امام موسی کاظم (علیه السلام)
- ۹- امام محمد تقی فرزند امام رضا (علیه السلام)
- ۱۰- امام علی نقی فرزند امام محمد تقی (علیه السلام)
- ۱۱- امام حسن عسکری فرزند امام علی نقی (علیه السلام)
- ۱۲- امام مهدی صاحب الزمان فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام)

معاد

یکی از اصول دینی و ایمانی یعنی از اموری که باید از جنبه دینی به آن ایمان واعتقاد داشت، عالم آخرت و معاد روز قیامت است. همه پیغمبران الهی بدون استثنا همان طوری که مردم را به خدانشناسی و یکتاپرستی و فضائل اخلاقی دعوت کرده‌اند، از

جهانی دیگر بعد از این جهان نیز خبر داده‌اند. افراد بشر همان طور که سایر مراحل را طی کرده‌اند، یعنی خاک تبدیل به گیاه و مواد خوراکی شده و آن مواد خوراکی تبدیل به نطفه شده و نطفه در رحم مراحل جنینی را پیموده و جنین به دنیا آمده و نوعی دیگر زندگی آغاز کرده و کودک جوان شده و جوان پیر شده و مرده است، با مردن حیات و زندگی بشر پایان نمی‌پذیرد، نوعی دیگر از حیات و زندگی در نشئه‌ای دیگر آغاز می‌گردد. اما از کیفیت و چگونگی نشئه معاد و قیامت آگاهی نداریم، اما به موجب آنچه پیغمبران گفته‌اند و به آنها وحی شده است و به موجب دلایل عقلی که برخی دانشمندان و عرفا ذکر کرده‌اند به وجود چنین جهانی ایمان و اعتقاد داریم. البته بشر چون هنوز به آن جهان نرفته است از کیفیت و چگونگی آن نمی‌تواند اطلاعات کافی داشته باشد. انسان از دنیاهایی که از آنها گذشته است یعنی دنیای جمادی و دنیای گیاهی و دنیای جنینی و دنیایی که اکنون در آن هست هنوز نتوانسته است اطلاعات کافی به دست آورد و دائماً در تلاش است که بر اطلاعا خود در این زمینه‌های بیفزاید و البته به طریق اولی از

جهانی که در آینده باید به آنها پا بگذارد اطلاعات کافی ندارد. اطلاع قطعی که از آن جهان در دست است و پیغمبران خدا آنها را برای ما بیان کرده‌اند این است و پیغمبران خدا آنها را برای ما بیان کرده‌اند این است که خوشبختی و بدبختی در آن جهان بستگی کامل دارد به اعمال و رفتار و کردار و افکار و عقایدی که انسان در این جهان دارد. نسبت این جهان با آن جهان از قبیل نسبت دو فصل مختلف از یک سال است که ی کی فصل کاشتن و تخم‌افشانی است و دیگری فصل برداشت و چیدن است. برداشت و چیدن کاملاً مربوط است به اینکه انسان زمین را چگونه آماده کرده باشد و چه تخمی افشانده باشد و چگونه با آفات مبارزه کرده و م حصول را از هر جهت تحت مراقبت قرار داده باشد. لهذا رسول اکرم(ص) فرموده است: الدنيا مرزعة الاخرة. یعنی دنیا کشتگاه آخرت است. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرموده است: اليوم عمل و لا حساب و غداً حساب و لاعمل. (نهج البلاغه، خطبة ۴۲). یعنی دنیا روز عمل است نه روز حساب و فردای فیامت روز حساب است نه روز عمل.

ایمان و اعتقاد به عالم آخرت، انسان را در کار نیک مطمئن و امیدوار می‌سازد و انسان کار نیک را فقط به امید اینکه ثمره‌اش را در دوره حیات خود بچیند انجام نمی‌دهد. زیرا مطمئن است که به هر حال پاداش عمل نزد خدا گم نمی‌شود. و نیز ایمان و اعتقاد به عالم آخرت جلو انسان را از کارهای زشت و گناهان می‌گیرد، زیرا اطمینان دارد که عدالت الهی روزی گریبان او را خواهد گرفت، خداوند در کمین ستمگران و گنهکاران است. به هر حال ما باید مؤمن و مطمئن باشیم که کوچکترین عمل خیر و کوچکترین عمل شرّ کسی از میان نمی‌رود و هر کسی در نهایت کار به اعمال تجسم یافته خویش خواهد رسید، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: **لَأَفْضِلَنَّ ذَرَّةً خَيْرًا يَرَهُ** و **مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةً شَرًّا يَرَهُ** (زلزال/۸ و ۷)

احتجاجات قرآن*

این مبحث بخشی است از احتجاجات اسلامی. احتجاجات اسلامی شامل قسمتهای دیگر نیز هست، مانند احتجاجات نبوی، احتجاجات ائمه، احتجاجات علمای کلام. احتجاج یا استدلال کار عقل و نیروی خرد و برای قانع ساختن اذهان از جنبه تعقل و تفکر است. از این رو اول باید ببینیم قرآن برای عقل و خرد اصالت و سندیت و حجیت قائل هست یا مانند بعضی آیینها و فرقهها عقل و خرد را تحقیر پاورقی*این مقاله قسمتی از درس استاد شهید در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تحت همین عنوان بوده است. روشن نیست که بقیه قسمتهای این درس توسط استاد به رشته تحریر در آمده یا خیر، به هر حال در اختیار شورای نظارت نیست.

می‌کند و برای آن - لاقلاً در قلمرو مسائل و عقاید دینی ارزشی قائل نیست.

ارزش عقل از نظر قرآن

چنانکه می‌دانیم در برخی روشها و آیینها حوزه معتقدات دینی را صرفاً قلمرو تسلیم و ایمان می‌دانند و دستگاه عقل و استدلال را از دستگاه تسلیم و ایمان جدا و بی‌ارتباط فرض می‌کنند و برای عقل حق دخالت در این قلمرو قائل نیستند. از نظر این آیینها و این روشها منبع و سرچشمه ایمان نیروی دیگری است غیر از عقل و خرد و به عبارت دیگر می‌گویند یک حس دیگر و غریزه دیگر غیر از عقل در بشر هست که انسان فقط به حکم آن حس و غریزه به امور دینی اذعان و ایمان پیدا می‌کند و احیاناً آنچه به وسیله آن حس دریافت می‌کند و به آن تسلیم می‌شود با آنچه مقتضای عقل است ممکن است تنافی و ضدیت پیدا کند و چون مرحله ایمان فوق مرحله عقل و خرد است چاره‌ای جز این نیست که حکم عقل و خرد در این گونه مسائل دور افکنده شود. در آیین مسیحیت حاضر که از تثلیث آغاز می‌گردد این

سخن زیاد به گوش می‌خورد که هر چند تثلیث با عقل سازگار نیست اما باید به آن ایمان آورد زیرا مرحله ایمان فوق مرحله عقل است.

قرآن کریم برای دریافتهای عقلی ارزش قائل است و نه تنها به عقل حق می‌دهد که در حوزه مسائل دینی مداخله کند بلکه اصول دین و مخصوصاً اصل الاصول دین یعنی توحید را حوزه منحصر عقل و خرد می‌شناسد، یعنی هیچ گونه تعبد و تقلید و تسلیم و ایمان غیر متکی به منطق را در اصول دین جایز نمی‌شمارد و هر مکلفی را ملزم به «تحقیق» در این مسائل می‌کند. اگر فی‌المثل از نظر مسیحیت اصول دین و بالاخص اصل اولی دین مسیحی یعنی تثلیث منطقه ممنوعه برای عقل اعلام شده است، در اسلام اصول دین و بالاخص اصل اولی دین یعنی توحید منطقه انحصاری عقل اعلام شده است. قرآن کریم اولاً همیشه دم از تعقل و تفکر و تدبّر می‌زند. آیاتی که به لعلکم تعقلون یا لعلکم تفکرون و امثال اینها ختم می‌شود زیاد است و همه می‌دانیم و اکنون در مقام جمع‌آوری و ذکر همه آنها نیستیم. برای نمونه دو آیه را ذکر می‌کنیم.

یکی آیه ۱۰۰ از سوره یونس: لَوِ مَا كَانَ لِنَفْسٍ إِنْ تَوَمَّنْ أَلَّا بَاذِنَ اللَّهُ وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ. یعنی هیچ نفسی را نرسد که ایمان بیاورد مگر به اجازه الهی، خداوند بر آنها که تعقل نمی‌کنند پلیدی قرار می‌دهد. آیه دیگر آیه ۲۲ از سوره انفال است: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبَكْمَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ بِدْتَرِينَ جَنْبِنْدَگَانِ دَر نَزْدِ خَدَا آن کران و لالانی هستند که تعقل نمی‌کنند.

ثانیاً بسیاری از مطالب را با دلایل عقلی اثبات می‌کن، مانند ادله‌ای که برای اثبات توحید یا معاد یا نبوت یا ابطال دلیل مخالفین ذکر می‌کند و این قسمت بعداً مشروحاً ذکر خواهد شد.

ثالثاً تاریخ و سرگذشت بشر را با طرز منطقی مبنی بر روابط علی و معلولی قضایا تفسیر می‌کند. در این زمینه آیات زیادی هست و برای نمونه این آیات ذکر می‌شود: الف. آیه ۱۶ از سوره بنی اسرائیل: لَوِ إِذَا أَرْدْنَا أَنْ نَهْلِكَ قَرْيَةً أَمْرَنَا مَتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا یعنی آنگاه که بخواهیم اجتماعی را هلاک سازیم افراد متنعم و تن‌پرور و اسرافکار آنها را مأمور و مسئول قرار می‌دهیم

(یعنی آن طبقه زمام کارها را به دست می‌گیرند و سررشته‌دار کارها می‌شوند) و آنها به فسق و فجور و شهوترانی و خوشگذرانی می‌پردازند و سخن ما درباره آنها راست می‌آید و ما آنها را هلاک می‌کنیم هلاک کردنی.

ب. آیه ۴۵ و ۴۶ سوره حج: لَفُكَّائِينَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بئر معطله و قصر مشید. افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی چه بسیار آبادیها که چون مردم آنها ستمگر بودند ما آنها را نیست و نابود کردیم، پس به حالی درآمدند که سقفها و دیوارها بر روی آن سقفها فرود آمد، چاهها و قناتها و کاخهای بلند همه بی‌سرپرست ماند. چرا در زمین سفر و گردش نمی‌کنند تا آنکه دلهای دانا و گوشهای شنوا پیدا کنند. آری چشمها کور نیست، دلها که در سینه‌ها جای گرفته است کور است.

ج. و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعنّ علواً کبیراً. فاذا جاء وعد اولیئهما بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً. ثمّ ردنا لکم

الكره عليهم و امددناكم باموال و بنين و جعلناكم اكثر نفيراً. إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و إن أسأتم فلها فاذا جاء وعد الآخرة ليسوا وجوهكم و ليدخلو المسجد كما دخلوه أول مرة و ليتبروا ما علوا تتبيراً. عسى ربكم أن يرحمكم و ان عدتم عدنا (بنی اسرائیل/ ۴ - ۸) خلاصه معنی اینکه در کتاب آسمانی درباره بنی اسرائیل حکم کردیم که دو بار فساد خواهید کرد و طغیان بزرگی از شما سرخواهد زد. نوبت اولی که برسد گروهی از بندگان نیرومند را بر شما مسلط خواهیم کرد و آنها در لابلای خانه‌های شما وارد خواهند شد و این وعده شدنی است. بعد (که شما به صلاح بازگشت می‌کنید) شما را بر آنها پیروز خواهیم گردانید و شما را به واسطه و نفرات کمک خواهیم کرد. اگر خوبی کنید به خود کرده‌اید. و چون نوبت فساد و طغیان دومی شما برسد (باز آنها را بر شما مسلط خواهیم کرد) تا روهای شما را زشت کنند و مانند اولین مرتبه به معبد شما وارد گردند و هر چه را دست یافتند نابود کنند. امید است خدا باز هم به شما رحمت آورد.

اما (قاعده این است) اگر باز هم به فساد و طغیان برگردید ما نیز مسلط کردن قومی دیگر را بر شما تکرار خواهیم کرد. اساساً اینکه قرآن، تاریخ را درس و مایه عبرت می‌داند از این روست که جریان تاریخ را بر طبق سنن قطعی و قوانین علی و معلولی می‌داند. در آیات زیادی به این مطلب که آنچه بر سر ملل گذشته از نیک و بد آمده است سنت الهی است تصریح می‌کند، مثل اینکه در سوره انفال آیه ۵۲ و ۵۳ می‌فرماید: **لَا كُذَّابَ آلَ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ**. **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مَغِيرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَي قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** یعنی این مانند خوی و روش فرعونیان و آنان که پیش از فرعونیان بوده‌اند می‌باشد، با حقایق روشن الهی به عناد و انکار برخاستند، خداوند آنها را به موجب همان اعمال ناشایست گرفت، انتقام الهی شدید است. مطلب این است: خداوند نعمتی که به مردمی ارزانی داشته عوش نمی‌کند مگر اینکه آنها آنچه مربوط به حالات خودشان است عوض کنند و تغییر دهند. خداوند دانا و شنواست. رابعاً قرآن معمولاً برای احکام و دستوره‌های خود فلسفه و

حکمت ذکر می‌کند، یعنی این مقررات را ناشی و معلول مصلحتها و حکمت‌های می‌داند و بین این مقررات و آن حکمتها و مصلحتها رابطه‌ی علی و معلولی قائل است. اینک برای نمونه این آیات ذکر می‌شود: در آیه ۴۵ سوره عنکبوت درباره‌ی نماز می‌گوید: **لَوِ إِقْمِ الصَّلَاةَ إِنِ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ يَعْنِي نَمَاز بِنَا دَار، نَمَاز اَز كَارِهَائِ زَشْت وَ نَآپْسَنْد بَاز مِی‌دَازد.** در سوره بقره آیه ۱۸۳ درباره‌ی روزه می‌گوید: **لَا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** برای شما روزه مقرر شده است همچنان که برای مردم پیشین نیز مقرر شده بود، این برای این است که در شما حالت «خود نگهداری» پیدا شود. درباره‌ی شراب و قمار می‌گوید: **لَإِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ (مَائِدَه/۹۱).** یعنی شیطان می‌خواهد شراب و قمار را مبدأ دعوا و دشمنی و کینه‌توزی میان شما قرار دهد.

همین قسمت سبب شده که علمای اسلام عقل را یکی از منابع اجتهاد و استنباط بشمارند. پس کتابی که اولاً مردم را به عقل و تعقل و اندیشیدن و تفکر و علم که محصول نیروی اندیشه است دعوت می‌کند و سوق می‌دهد و ثانیاً بر پاره‌ای از مدعاهای خود مثل توحید و معاد برهان عقلی اقامه می‌کند و دلیل مخالفین را با استدلال عقلی ابطال می‌کند و از آنها برهان و دلیل مطالبه می‌کند و می‌گوید: **لأقل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین** (بقره/۱۱۱). و ثالثاً تاریخ و سرگذشت بشر و علل و موجبات سعادت یا شقاوت وی را تعلیل و تحلیل می‌کند و به طرز منطقی و معقولی رابطه هر معلولی را با علت روانی یا اجتماعی خود بیان می‌کند و رابعاً مقررات و دستورهای خود را منبعث و ناشی از علتها و مصلحتها و حکمتها می‌داند و به آنها اشاره می‌کند، حقاً باید کتاب عقل شناخته شود. در اینکه قرآن عقل را معتبر می‌شمارد و سند می‌داند و برای وی ارزش و اصالت قائل است بحثی نیست. اما این به

معنی این نیست که قرآن روش اشراق و الهام را معتبر نمی‌شناسد. قرآن در عین اینکه روش عقلی را معتبر می‌داند روش اشراق و الهام را نیز معتبر می‌شمارد. قرآن میان این دو روش ضدیت و تنافی قائل نیست و قهراً برای موردی که میان آنها جنگ در بگیرد تکلیف معین نمی‌کند زیرا چنین موردی وجود ندارد و به اصطلاح سالبه به انتفاء موضوع است، ولی در عین حال به این مطلب اذعان و اعتراف دارد که افق اشراق و الهام از افق عقل و منطق وسیعتر و فسیح‌تر است. ای بسا حقایقی که در پرتو الهام و اشراق و وحی مکشوف می‌گردد که سالها و بلکه قرن‌ها لازم است که مرکب کندرو عقل و علم و خرد، خود را به آنجا برساند و شاید هیچ‌گاه هم نتواند خود را به آن قله‌ها برساند. *لما ضل صاحبکم و ما غوی. و ما ینطق عن الهوی. ان هو الا وحی یوحی. علّمه شدید القوی. ذو مرّة فاستوی. و هو بالافق الاعلی. ثم دنا فتدلّی. فکان قاب قوسین أو أدنی. فأوحی الی عبده ما أوحی* (نجم/۲-۱۰) فعلاً این مبحث مطرح نیست که قرآن اصل اشراق و الهام را

در چه حدودی و برای چه افرادی، برای عموم یا عده خاص، معتبر می‌داند. در این باره در کتب عرفانی و فلسفی و هم در بعضی تفاسیر بحث شده و اگر ما بخواهیم وارد این مبحث شویم از مدعای خودمان دور می‌مانیم، همچنان که در بیان آیاتی که به عقل دعوت می‌کند و آیاتی که تاریخ را تفسیر می‌کند و آیاتی که به فلسفه احکام اشاره می‌کند به الجمال و اشاره و ذکر نمونه اکتفا کردیم. خود دانشجویان از روی این نمونه‌ها می‌توانند تحقیق کافی در این زمینه بکنند و آیات مبارکه را استقصاء و جمع‌آوری نمایند. اینک وارد قسمت‌های دیگر می‌شویم.

راهبري عقل

از جمله مطالب جالب و جاذب که نمونه اعجاز این کتاب کریم است و لازم است که ما در مقدمه این بحث آنها را یادآوری کنیم مطالبی است که در زمینه راهبری عقل بیان کرده است (به تعبیر دیگر می‌توان گفت مربوط است به مسئله شناخت و معرفت). قرآن کریم اموری را نشان می‌دهد که سبب خطا و لغزش و گمراهی انسان می‌شود و اگر انسان بخواهد با مرکب

عقل سیر و حرکت کند باید مراقب و مواظب آن لغزشگکاهها بوده باشد. چنانکه می‌دانیم بشر از دیرزمانی متوجه این نکته شده است که احیاناً در قضاوتهای خود دچار خطا و اشتباه می‌شود و در فکر چاره برای جلوگیری از خطاهای خود افتاده است گروهی اساساً این مشکل را چاره‌پذیر ندانسته‌اند و از این رو پایه علم و عقل را از اساس متزلزل و غیر قابل اعتماد دانسته‌اند. گروهی دیگر این مشکل را چاره‌پذیر دانسته و به فکر پیدا کردن «خطاسنج» افتاده و علم منطق را ابداع و اختراع کردند. و باز چنانکه می‌دانیم هنر منطق - به شرط مراقبت و رعایت کامل - فقط جلوگیری از یک نوع خطاها یعنی خطا در سازمان دادن به مواد و مصالح فکری است و به عبارت دیگر هنر منطق، جلوگیری از خطای در صورت است نه خطای در ماده، و حال آنکه لااقل نیمی از خطاهای فکر بشر خطاهایی است که در مواد و مصالح فکر و اندیشه بشر پیدا می‌شود نه در کیفیت سازمان دادن به آنها. در تحول فکری جدید اروپا که به وسیله فرانسویس بیکن

انگلیسی و دکارت فرانسوی آغاز شد، کوشش شده است که راهی و منطقی اختراع شود که جلو خطای ذهن را در مواد و مصالح اولیه بگیرد. در این زمینه کوششها به عمل آمده است، راههای خطای در ماده تا حد زیادی نشان داده شده است. هر چند هنوز بشر نتوانسته آن طور که خطاسنجی مربوط به صورت را تحت ضابط و قانون کلی درآورده، خطاسنجی مربوط به ماده و فکر را تحت ضابطه و قانون کلی درآورد و شاید هرگز این جهت میسر نباشد ولی نشان دادن لغزشگاههای فکری بشر و متوجه کردن او به اینکه علت اینکه یک ماده فکری غلط را به جای صحیح انتخاب می کند چیست ولو آنکه به صورت قانون و ضابطه درنیاید، بدون شک در محفوظ ماندن از آن خطاها بسیار مؤثر است و اگر هم روزی ضابطهای قطعی برای جمیع علوم در این زمینهها کشف و اختراع شود مدیون و مرهون تذکراتی است که در این زمینه داده شده است. در این زمینهها قرآن کریم اول کتابی است که راههای خطای دستگاه عقل و فکر بشر را نشان داده است. تذکرات قرآن کریم در این زمینه و همچنین بیانات فلسفه جدید در

این موضوع و مقایسه میان آنها بسیار جالب و جاذب است. ما در جزوه تدریسی «تاریخ فلسفه جدید» نظرات آن دانشمندان را در این زمینه ذکر کرده‌ایم، در این درس تذکرات قرآنی را ذکر می‌کنیم، دانشجویان خود می‌توانند به مقایسه بپردازند. اگر در اینجا بخواهیم نظرات فلاسفه جدید را نیز ذکر و تکرار کنیم و سپس مقایسه نیز به عمل آوریم مطلب به درازا خواهد کشید.

لغزشهای اندیشه

قرآن کریم که خطاها و اشتباههای بشر را در قضاوتها ذکر می‌کند، علت و موجبات واقع شدن در آن خطاها را نیز ذکر می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که اگر انسان مراقبت کامل نکند دچار خطا و اشتباه می‌گردد. یکی از آن موارد، پیروی از ظن و گمان به جای علم و یقین است. قبل از ذکر این دسته از آیات، برای روشن شدن موضوع لازم است فرق اینها را ذکر کنیم. انسان هنگامی که درباره قضیه‌ای می‌اندیشد، از لحاظ

گرایش ذهن به سوی قبول یا رد آن قضیه و گرایش نکردن به هیچ طرف، یکی از حالات سه‌گانه ذیل برایش پیدا می‌شود:

۱. شک و تردید

۲. ظن و گمان

۳. علم و یقین

زیرا ذهن و دستگاه قضایی روح بشر به صورت مقیاسی دقیق و ترازویی حساس است. هرگاه قضیه‌ای بر این دستگاه عرضه بشود، اگر آن قضیه فی حد ذاته روشن نباشد یعنی ذهن رابطه موضوع و محمول را از خود موضوع و محمول درنیابد و قرینه و دلیل خارجی که یک طرف را از طرف دیگر سنگین‌تر کند نیز در کار نباشد، طبعاً این دستگاه به حالت آزاد و بی‌طرفی می‌ایستد و به هیچ طرفی متمایل نمی‌شود، عیناً مانند ترازوی حساس و دقیقی که وزنه‌ای ولو کوچک در هیچ کفه آن وجود نداشته باشد که قهراً به حالت تعادل می‌ایستد. نام این حالت قضایی ذهن، شک و تردید است. و اگر قضیه‌ای که بر این دستگاه عرضه می‌شود فی حد ذاته روشن نباشد و ذهن رابطه موضوع و محمول را از خود

موضوع و محمول درنیابد اما قرائن به نفع یک طرف در کار است، هر چند آن قرائن صددرصد قانع کننده نیست، طبعاً ذهن به آن طرف می‌چربد ولی در عین حال احتمال طرف دیگر از میان نمی‌رود. نام این حالت قضایی ذهن، ظن و گمان است. و اگر قضیه‌ای فی حد ذاته روشن باشد یا دلیلی که برای یک طرف اقامه شده است به نحوی باشد که احتمال طرف دیگر را ریشه‌کن کند، طبعاً ذهن حالت قرار و طمأنینه و آرامش مطلق نسبت به آن طرف پیدا می‌کند. نام این حالت قضایی ذهن، علم و یقین است. این حالات در دستگاه ادراکی و فکری بشر هست. هر کسی قطعاً نسبت به بعضی امور یقین دارد و نسبت به بعضی ظن و نسبت به بعضی شک. اکنون باید ببینیم که دستگاه عقل و ترازوی فکر بشر که این حالات مختلف و گوناگون را پیدا می‌کند، به موجب چه علل و اسبابی است؟ آنچه مسلّم و بدیهی است این است که بدون موجب و علت نیست. بحث در اطراف این مطلب که چرا بدون علت نیست و همچنین بحث در اطراف اینکه سندیت این حالات از نظر

واقع‌بینی چقدر است، از حدود این درس خارج است. ما در اصول فلسفه مشروحاً درباره‌ی این مطالب بحث کرده‌ایم. اینجا همین قدر باید بدانیم که شک در موردی پیدا می‌شود که قرینه و دلیلی اصلاً در کار نباشد یا قرینه و دلیل دو طرف مساوی باشد، و ظن در موردی پیدا می‌شود که قرائن فقط برای یک طرف موجود است اما آن قرائن به حد دلیل کافی نمی‌رسد، ولی یقین در موردی است که یا خود قضیه فی حد ذاته روشن است و ذهن رابطه‌ی موضوع و محمول را از خود آنها می‌یابد و به اصطلاح بدیهی اولی است (تحقیق تفصیلی این مطالب را از کتب منطق و فلسفه باید جستجو کرد) و یا دلیل یک طرف از نقطه‌نظر احتمال مخالف ریشه‌کن کننده است. راهبری صحیح عقل مستلزم این است که در مواردی که قرائن در کار هست اما دلیل در کار نیست، انسان در آنجا توقف کند و رأی جزمی صادر نکند. اما آیا انسان همیشه این چنین است که اگر دلیل کافی در دست نداشت توقف می‌کند؟ متأسفانه این طور نیست. بسیار می‌شود که دچار غفلت و تسامح می‌شود و به قرینه‌ی ضعیفی قناعت می‌کند و به صورت جزم حکم می‌کند و از این راه دچار خطا و اشتباه

می‌گردد. این حالت اشتباهکاری در اثر عدم توجه و عدم مراقبت و تفتیش و بازرسی نکردن دستگاه فکر، زیاد پیدا می‌شود و در نتیجه منشأ خطاهای زیادی می‌گردد. قرآن کریم در آیات زیادی این لغزشگاه را تذکر می‌دهد. در آیه ۱۱۶ از سوره انعام می‌فرماید: اکثر مردم اینچنین می‌باشند که از ظن و گمان پیروی می‌کنند و اگر تو بخواهی از آنها پیروی کنی به خطا و گمراهی و ضلالت می‌افتی لَو ان تطع اكثر من فى الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا الظن و ان هم الا يخرضون به موجب این آیه کریمه علت اکثر خطاهای بشر این است که از ظن و گمان (به جای علم و یقین) پیروی می‌کند. در سوره جاثیه، آیه ۲۴ درباره دهریین و مادیین و منشأ خطا و گمراهی آنها همین مطلب را گوشزد می‌کند، می‌فرماید:

و قالوا ما هي الا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا الا الدهر و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون
یعنی گفتند جز این زندگی دنیا که مرتب می‌میریم و زنده می‌شویم (یعنی افرادی می‌میرند و افراد دیگر در صحنه حیات ظاهر می‌شوند) زندگی دیگری نیست (آنچنان که پیغمبران گفته‌اند که آن کسی که در

این دنیا می‌میرد در نشئه دیگر زنده می‌شود)، جز دست روزگار و قوای طبیعت دست دیگری در کار نیست. اینها به آنچه می‌گویند علم ندارند (دلیل قانع‌کننده که موجب یقین بشود ندارند)، فقط گمان می‌برند که این طور باشد. قرآن کریم اصرار دارد که انسان نباید غفلت کند و مطالبی را که به حد یقین نرسیده و هنوز در حد گمان و تخمین است صددرصد قطعی و مسلم انگارد و روی آن پافشاری کند. پژوهشهای علما و فلاسفه این است که به صرف اینکه مطلبی در نظرشان راجح آمد، در صورتی که فقط نام فرضیه می‌توان به آن داد، آن را به صورت یک اصل مسلم اظهار می‌دارند.

۲. یکی دیگر از لغزشگاهها شتابزدگی در قضاوت به واسطه میل شدید به اظهار نظر است. لهذا در برخی موارد نه به واسطه اینکه ظن و گمان را به جای یقین گرفته است بلکه به واسطه اینکه شتاب دارد هر چه زودتر نظر خود را ابراز دارد با اینکه هنوز دلیل کافی موجود نیست اظهار نظر می‌کند و حال آنکه صبر و تأنی و آرام آرام گام برداشتن یکی از شرایط اولیة درست فکر کردن است. قرآن کریم در برخی از آیات خود به

این حقیقت گوشزد می‌کند که بعضی از مردم با اینکه علم و اطلاعاتشان دربارهٔ یک مطلب ناقص است و احتیاج دارند بیش از آنچه علم و اطلاع دارند اطلاعاتی جمع‌آوری کنند. بیش از آنچه علم و اطلاع دارند اطلاعاتی جمع‌آوری کنند، حوصله به خرج نداده و رأی خود را صادر می‌کنند. قرآن کریم مکرر بشر را متوجه می‌سازد به اینکه سرمایهٔ علمی او برای پاره‌ای قضاوت‌های بزرگ کافی نیست، اندک است، اوک را به کمی سرمایه‌اش متنبه می‌کند و می‌فرماید: **لَوِ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**(۱) یعنی از علم فقط اندکی به شما داده شده نه آن قدر که برای این قضاوت‌های بزرگ کافی باشد. می‌فرماید: **لَقَلْ رَبُّ زِدْنِي عِلْمًا**(۲) یعنی بگو خدایا بر سرمایهٔ علمی من بیفزای. در جای دیگر نسبت به آنچنان مردم می‌فرماید: **لِذَلِكَ مَبْلَغُهُمُ مِنَ الْعِلْمِ**(۳) یکی دیگر از موجبات لغزش موافقت تمایلات نفسانی با یک طرف قضیه است، یعنی ذهن تحت تأثیر تمایلات و احساسات موافقی که در روح نسبت به یک طرف قضیه موجود است اظهار نظر می‌کند.

پاورقی

۱. اسراء/۸۵. ۲. طه/۱۱۴. ۳. نجم/۳۰.

این خطا نه به واسطه مشتبه شدن ظن و یقین به یکدیگر است و نه به واسطه تمایل خود ذهن به اظهار نظر است، بلکه به واسطه این است که تمایلات نفسانی و شهوات شخصی با یک طرف بالخصوص موافق است و به عبارت دیگر از آن جهت است که انسان خود را نسبت به یک طرف ذی نفع می‌بیند. مثلاً اگر انسان بخواهد میان خود و شخص دیگری قضاوت کند و بسنجد که آیا هنر او بهتر است یا هنر من؟ آیا اطلاعات علمی فلان شخص بیشتر است یا اطلاعات علمی من؟ در این گونه موارد تمایل شدید دارد که به نفع خود و علیه رقیب قضاوت کند و اگر مراقبت کامل از خود ننماید قضاوت و نظرش تابع هوای نفس او خواهد بود نه تابع دلیلهای موجود. قرآن کریم در سوره والنجم می‌فرماید: **لَإِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظن و ما تهوى الأنفس (نجم/۲۳)**. یعنی اینها پیرو ظن و گمان و دیگر تابع هواهای نفسانی خود هستند. ۴. یکی دیگر از موجبات لغزش، تقلید و تبعیت از اسلاف و گذشتگان است. انسان اگر از ذهن خود مراقبت نکند، در

وهلهٔ اول وقتی که گذشتهٔ تاریخی خود را ببیند که یک شکل خاص بوده است، پدران و نیاکان خود را ببیند که اعتقادات و روشهای خاصی داشته‌اند، نمی‌توند باور کند که ممکن است همهٔ آنها خطا کرده باشند، شخصیت اسلاف و گذشتگان برای او محکمترین دلیل جلوه می‌کند، سخن آنها و روش آنها را حجت می‌شمارد و بدون هیچ دلیلی تسلیم راه و روش آنها می‌گردد. قرآن کریم آیات زیادی در مذمت و خطا بودن تقلید اسلاف دارد. برای نمونه یک آیه ذکر می‌کنیم. در سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۰ می‌فرماید: **لَوْ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلِ اتَّبِعُوا آلَآءِنَا اَوْ لَوْ كَانِ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ شَيْئًا وَّ لَا يَهْتَدُوْنَ** یعنی چون به آنها گفته شود دستورهایی که از طرف خدا رسیده به کار بندید، می‌گویند بلکه مطابق آنچه دیده‌ایم پدران ما می‌کرده‌اند انجام خواهیم داد. آیا اگر پدران آنها چیزی درک نمی‌کرده‌اند و راه به جایی نمی‌برده‌اند باز هم ... ۵. یکی دیگر از موجبات لغزش، پیروی از اکابر و بزرگان و به عبارت دیگر تقلید کورکورانه از شخصیت‌های مهم زمان است. قرآن کریم در سورهٔ احزاب، آیهٔ ۶۷ از زبان گمراهان نقل می‌کند که در روز قیامت پشیمانی خود را اینچنین اظهار

می‌دارند: ربنا إنا أطمعنا سادتنا و كبراءنا فأضلونا السبيلا یعنی پروردگارا ما بزرگان و اکابر خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه کردند. در هر یک از موضوعاتی که اشاره کردیم آیات متعددی هست. ما فقط به عنوان نمونه بعض آیات را یاد کردیم. این بود آنچه به عنوان مقدمه لازم بود یادآوری شود. اکنون وارد خود احتجاجات و استدلالات قرآن می‌شویم. (همانطور که در ابتدای مقاله ذکر شد، ادامه این مباحث موجود نیست.)

نقدی بر ترجمه‌ای از قرآن*

چندی پیش در محفلی دوستانه از ترجمه‌ای که آقای ابوالقاسم پاینده اخیراً از قرآن مجید کرده‌اند. سخن می‌رفت.

*(این مقاله در حدود سال ۱۳۴۰ در مجله «یغما» به چاپ رسیده و توضیح سردبیر مجله به این شرح است: درباره‌ی ترجمه‌ی قرآن مجید به قلم جناب آقای ابوالقاسم پاینده دامت توفیقاته، در سال گذشته مقالاتی به مجله‌ی یغما رسیده که در چاپ آنها تأمل رفت، زیرا اظهار نظر و عقیده در ترجمه‌ی قرآن مجید غیر از اظهار عقیده و نظری است که درباره‌ی کتابهای معمولی می‌شود و منتقد باید مجتهد و عالم و متبحر و مذهبی و منزّه باشد، چه در این راه سخت باید دست به عصا رفت و از گناه و اشتباه هر چند که ممکن است پرهیز جست. با رعایت این جوانب، اینک مقاله‌ای را که جناب آقای مرتضی مطهری دامت برکاته مرقوم فرموده‌اند چاپ می‌کنیم و از دوست بسیار قدیم، جناب آقای پاینده مخصوصاً توقع داریم که به نظر عنایت و توجه بدان بنگرند.)

یکی از حضار بصیر و دانشمند از مقدمه‌ای که آقای پاینده بر این ترجمه نوشته‌اند تمجید بلیغی کرد که در من خصوصاً با سابقه و علاقه‌ای ک به آثار قلمی ایشان داشتم شوق زیادی به مطالعه آن برانگیخت.

اینجانب هر چند هنوز شخصاً توفیق ملاقات آقای پاینده را پیدا نکرده‌ام ولی بعضی از آثار قلمی ایشان را از قبیل ترجمه کتاب حیات محمد(ص) و ترجمه کتاب در آغوش خوشبختی و ترجمه کلمات حضرت رسول اکرم(ص) که خود آقای پاینده متن کلمات مبارکات را در یک جا جمع کرده و نام نهج‌الفصاحه بر آن نهاده‌اند خوانده و از آنها استفاده کرده‌ام و درباره کتاب اخیر ملاحظاتی هم در ترجمه به نظرم رسیده که آنها را نیز جداگانه یادداشت کرده‌ام. به هر حال بعد از آن محفل، دو سه روزی بیشتر طول نکشید که توفیق نصیبم شد و یک نسخه قرآن مجید با ترجمه آقای پاینده تهیه کردم. از مقدمه‌ای که ایشان بر این ترجمه نوشته‌اند استفاده کردم و حقاً قابل تمجید است هر چند بعضی غفلتها در آن مقدمه مشاهده می‌شود که می‌توان نام سهوالقلم به آنها داد. بعد به مطالعه قسمتی از ترجمه آیات کریمه

پرداختم و معلوم شد که ایشان در این ترجمه زحمت بسزایی کشیده‌اند و ضمناً در قسمت‌های ملاحظاتی به نظرم رسید و آنها را یادداشت کردم. چون خود آقای پاینده در صفحه ۳۱ مقدمه می‌گویند:

از همه کسانی که بر این اوراق می‌نگرند و در خویش صلاح و مایه مقایسه متن و ترجمه می‌بینند با الحاح تقاضا دارم از دقت و کنجکاوی دریغ نکنند و اگر خطایی دیدند بگویند و بشنوانند و بنویسند و یادآوری کنند که سکوت در قبال خطاهایی از این باب خطایی دیگر است.

و نیز بعد از آنکه چند غلط به عنوان نمونه از یکی از ترجمه‌های قرآن که به قول ایشان در این ایام مرجع انام است ذکر می‌کنند، می‌گویند:

حقاً من به حیرتم که چرا اهل صلاح در قبال خطاهای فاضح که در ترجمه‌های قرآن هست

چنین خاموشی گرفته‌اند! مگر آن فضیلت بزرگ امر به معروف که قرآن کریم تا قیامت بدان صلا می‌دهد چنان از یاد رفته که قرآن خدا را نادرست ترجمه کنند و در هر شهر و دیار بپرا کنند و مردمان بگیرند و ببرند و بخوانند و اهل دلی به حکمت و موعظهٔ حسنه برای اصلاح آن تذکار ندهد. حقاً آن متشرعان که به آداب شریعت علاقه دارند باید در رمضان و غیر رمضان از ترجمهٔ قرآن و کلمات معصوم جز آنکه اصالت و مطابقت آن معلوم باشد نخوانند. کلامی را از معنای خویش بدر بردن مصداق روشن افتراست.

بنابراین مناسب و بجا دانستم که آن ملاحظات را یاد کنم. هر چند ملاحظاتی که در ترجمهٔ آقای پاینده به نظر اینجانب رسیده (تا آنجا که تاکنون موفق به مطالعهٔ آن شده‌ام) طوری نیست که بتوان نام آن را «خطاهای فاضح» گذارد، ولی اینقدر هست که بتوان سکوت در برابر آن را ناروا شمرد. مطالعات اینجانب در این ترجمه از اول قرآن به ترتیب نبوده

بلکه به حسب تصادف اولین قسمتی که مورد مطالعه قرار گرفت سوره مبارکه یس بود. و اینک آنچه که در ترجمه این سوره مبارکه به نظرم رسیده در معرض مطالعه خوانندگان محترم مجله یغما قرار می‌دهم و اگر توفیق رفیقم شد بعداً به سایر قسمت‌ها می‌پردازم:

۱. در ترجمه آیه ۳۰ (یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یتهمزون) این طور آمده: «ای پشیمانی بر این بندگان که پیغمبری نیامدشان مگر او را استهزا می‌کردند.» در اینجا کلمه حسرت به معنای پشیمانی و جمله «یا حسرة» در مقام اظهار ندامت و پشیمانی فرض شده. تحسر به معنای تأسف و افسوس خوردن است. تأسف و افسوس گاهی مربوط به عمل ناروایی است که از خود گوینده سخن سرزده و البته در این صورت تأسف و افسوس ملازم است با ندامت و پشیمانی و مانعی ندارد که حسرت را به معنای پشیمانی و جمله «یا حسرة» را در مقام اظهار ندامت و پشیمانی بدانیم. مثلاً در سوره مبارکه زمر آیه ۵۶ این طور آمده: لایا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی ای افسوس بر آنچه در برابر خدا تقصیر کردم. در اینجا مانعی ندارد همان

طوری که آقای پاینده ترجمه کرده‌اند ترجمه کنیم و بگوییم: «ای پشیمانی من از آنچه درباره خدا تصور کردم.» زیرا همان طوری که گفته شد افسوس و تأسف نسبت به اعمال گذشته خود شخص ملازم است با ندامت و پشیمانی. ناگفته نماند که در این آیه سوره زمر، مترجم محترم «یا حسرتی» را به «پشیمانی من» ترجمه کرده‌اند. البته الف آخر به صورت «یا» نوشته می‌شود و همان طوری که اهل ادب گفته‌اند بدل از یاء متکلم است. ولی همان طوری که مترجم محترم در مقدمه اشاره کرده‌اند و عمل ایشان هم در این ترجمه و ترجمه‌های دیگر نشان داده، ایشان ترجمه مقید لفظ به لفظ را لازم بلکه جایز ندانسته و همان طوری که مقتضای یک ترجمه صحیح است بنای کار ایشان بر این اصل بوده که «معانی را در قالب کلمات فارسی باید ریخت و کلمات را به سیاق جملات فارسی باید برد.» در سیاق فارسی هیچ‌گاه در مقام اظهار تأسف و پشیمانی گفته نمی‌شود: «ای افسوس من» بلکه همین قدر گفته می‌شود: «ای افسوس» و در زبان عربی هم عنایتی به معنای یاء متکلم در این جمله‌ها نیست و لهذا خود مترجم محترم در ترجمه این جمله از آیه ۳۱ از سوره

انعام: لایا حسرتنا علی ما فرطنا فیها این طور نوشته‌اند: «ای دریغ از آن کوتاهیها که در دنیا کرده‌ایم» و نگفته‌اند: «ای دریغ ما...» و در ترجمه آیه ۸۴ از سوره یوسف: لایا اسفی علی یوسف این طور نوشته‌اند: «ای دریغ از یوسف» و نگفته‌اند: «ای دریغ من از یوسف» و همچنین در سوره یوسف دو بار جمله «یا ایت» و شش بار جمله «یا ابانا» آمده و ایشان همه اینها را «ای پدر» ترجمه کرده‌اند (نه ای پدر من و یای پدر ما) و هر جا کلمه «رب» یا کلمه «رَبَّنَا» در قرآن مجید آمده «پروردگارا» ترجمه شده (نه پروردگار من یا پروردگار ما) و حتی «یا صاحبی السجن» که ترجمه تحت اللفظی‌اش «ای دو یار زندان من» است، «ای یاران زندان» ترجمه شده و همه برای این بوده که در سیاق فارسی در این گونه موارد ضمیر متکلم ظاهر نمی‌شود. پس لازم بود در آیه سوره زمر هم به جای «ای پشیمانی من»، «ای پشیمانی» می‌گفتند و بعلاوه ایشان در همین آیه سوره زمر لایا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله گذشته از آنکه به مناسبت اینکه حسرت را به معنای پشیمانی گرفته‌اند کلمه «علی» را «از» ترجمه کرده‌اند، «فَرَطْتُ» را «قصور کردم» ترجمه کرده‌اند و حال آنکه هم در فارسی

معمولی و هم در اصل عربی فرق است بین قصور و تقصیر قصور عبارت است از ترک از روی عجز و ناتوانی و تقصیر عبارت است از ترک از روی اهمال و سستی (رجوع شود به المنجد) و در این آیه تأسف و افسوس بر تقصیرهای گذشته است نه بر قصورهای گذشته. بنابراین صحیح این بود که آیه سورة زمر را این طور ترجمه می‌کردند: «ای دریغ بر آنچه در برابر خدا (یا درباره خدا) تقصیر کردم.»

برگردیم به آیه مورد بحث در سورة یس. در همین آیه علاوه بر آنچه گذشت الف و لام «العباد» عهد ذکری و در مقام اشاره به قومی گرفته شده که در آیه پیش هلاکت آنها بیان شده و به همین مناسبت جمله «ما یأتیهم» که مشتمل بر فعل مضارع است و دلالت بر دوام و استمرار می‌کند به معنای ماضی ترجمه شده و ترجمه به این صورت درآمده: «ای پشیمانی بر این بندگان که پیغمبری نیامدشان مگر او را استهزا می‌کردند. « در صورتی که این آیه کریمه در مقام بیان یک اصل کلی است و بعد از ذکر قصه‌ای که مشتمل است بر استهزاء قومی نسبت به فرستادگان خودشان، به بیان یک اصل کلی می‌پردازد که راه و روش مردم روزگار همواره این است

که هر پیغمبری که در میان قومی با تعلیمات جدیدی بر خلاف عادات و مأنوسات آنها ظاهر می‌شود با او با استهزا و تمسخر روبرو می‌شوند. این مضمون، از آیات دیگری از قرآن شواهد و مؤیداتی دارد و جمله «ما یأتیهم» برای افاده همین کلیت و دوام آورده شده. ممکن است گفته شود که کلمه «کانوا» فعل ماضی است و قرینه است بر ماضی بودن معنای «ما یأتیهم» و هم بر اینکه «العباد» عهد ذکری است. جواب این است که اگر «کان» قبل از فعل مضارع واقع شود دلالت می‌کند بر استمرار فعل در گذشته. مثلاً «کان یمشی» یعنی «داشت راه می‌رفت». در این آیه اگر فعل مضارع دیگری غیر از «یستهزؤن» که بعد از «کانوا» واقع شده نمی‌بود، استمرار را در گذشته می‌گرفتیم ولی در اینجا فعل دیگری هست که قبل از «کانوا» واقع شده و آن «ما یأتیهم» است و اهل ادب تصریح کرده‌اند که افعال ناقصه در افاده زمان متوَعَّل نیستند که فعل دیگری را از معنای خود صرف کنند و بعلاوه گاهی افعال ناقصه صرفاً برای افاده دوام و استمرار به کار می‌روند و مخصوصاً «کان» در قرآن مجید زیاد برای افاده دوام و استمرار آمده نه برای افاده زمان

ماضی مثل «و کان الله شاکراً علیماً» و امثال آن که در قرآن زیاد است.

با ملاحظه آنچه گذشت شاید بتون گفت ترجمه صحیح آیه این است: «ای افسوس بر بندگان (که حال آنها این است) که پیغمبری نمی آید آنها را مگر آنکه او را استهزا می کنند.» ممکن است یک توهم دیگر در اینجا پیش آید و آن اینکه آیه در مقام اظهار افسوس یا اظهار ندامت نسبت به اعمال بندگان نیست، بلکه در مقام اخبار از ندامتی است که در قیامت بر بندگان مستولی می شود از اینکه پیغمبری نیامدشان مگر آنکه او را استهزا می کردند. جواب این است که اولاً این معنی با کلمه «یا» که در مقام انشاء است به هیچ وجه سازگار نیست و ثانیاً بر فرض اینکه حسرت را اشاره به ندامت مستولی بر بندگان رد آخرت بگیریم، ضرورتی ندارد که بقیه جمله را از صورت خود خارج کرده و به صورت ماضی معنا کنیم و صاحب مجمع البیان هم نسبت به بقیه جمله این کار را نکرده و گمان نمی رود که آقای پاینده هم از عبارت

خودشان چنین مقصودی داشته‌اند.

۲. در ترجمه آیه ۳۳ (و آیه لهم الارض الميته احييناها و اخرجنا منها حبا فمنه يأكلون) این طور آمده: «زمین موات برای ایشان عبرتی است که زنده‌اش کرده و دانه‌ای از آن بیرون آورده‌ایم که از آن می‌خورند.» در اینجا ارض میتی که به معنای زمینی مرده است یعنی زمینی که در فصل سرما و زمستان حالت افسردگی و جمود به خود می‌گیرد، زمین موات ترجمه شده. این ترجمه صحیح نیست زیرا زمین موات به حسب عرف فارسی و عرف و لغت عربی و اصطلاح قوانین حقوقی و اصطلاح فقهی که مأخذ عرف امروز ما و اصطلاحات حقوقی است، در مقابل ارض عامره است. زمینی عامر یعنی زمینی که تحت حیات و تصرف اشخاص درآمده و مورد انتفاعی از انتفاعات انسانی قرار نگرفته. احياء موات که یکی از موجبات مالکیت اراضی است و بابتی در فقه اسلامی به نام «باب احياء موات» برای آن

تدوین شده و مستند اصلی آن گفتار رسول اکرم(ص) است که فرمود: من احیی ارضاً مواتاً فہی لہ، عبارت است از معمور ساختن یک زمین غیر عامر. در این آیه کریمه که از زنده کردن زمین یاد شده، به طور قطع مقصود حیات طبیعی زمین است که پس از آنکه زمین در فصل سرما و زمستان حالت افسردگی به خود می‌گیرد و موقتاً قوه روپاندین گیاهها را از دست می‌دهد، در فصل بهار حیات و زندگی خود را از سر می‌گیرد. بدیهی است که موت و حیات طبیعی زمین ربطی به معمور بودن و غیر معمور بودن زمین از لحاظ انسانی ندارد. در قرآن مجید آیات زیادی هست که از حیات طبیعی زمین بعد از مردنش به عنوان آیت قدرت الہی و نمونه‌ای از قیامت کبری یاد شده، مثل آیه ۵ از سوره حج: لِّلّٰو تَرٰی الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ خُودٍ اَقَاۤی پَایندہ اِیْنِ اَیْہِ رَا اِیْنِ طُورٍ تَرْجَمَہُ کَرَدَہٗ اَنْدَ: «و زمین را فسرده بینی و چون آب بر آن نازل کنیم بجنبند و برآید و از همه گیاهان بهجت انگیز برویاند.» ضمناً بعد از مراجعه معلوم شد که در مطلق موارد مشابه که

در وصف زمین کلمات مبت و میت و میته آورده شد، مترجم محترم موات ترجمه کرده‌ان، مثل آیه ۱۶۴ از سوره بقره و آیه ۵۷ از سوره اعراف و آیه ۴۹ از سوره فرقان و آیه ۹ از سوره فاطر و آیه ۱۱ از سوره زخرف و آیه ۱۱ از سوره ق

۳. آیه ۱۶۸ (و من نعمته ننگسه فی الخلق افلا یعقلون) این طور ترجمه شده: «هر که را عمر دراز دهیم خلقت وی دگرگون کنیم، مگر خردورزی نمی‌کنند.» نکس و تنکیس به معنای رد کردن و برگرداندن است نه به معنای مطلق تغییر. و در اینجا عنایت تنها به این نیست که هر که را عمر دراز دهیم خلقت او را دگرگون می‌کنیم، زیرا تغییر و دگرگونی در خلقت همیشگی است، در دورانی که انسان از طفولیت به شباب و از شباب به کهولت می‌رود نیز همواره دستخوش تغییری رو دگرگونی در خلقت است. در اینجا عنایت به این است که آن کس که عمرش دراز می‌شود به جهت عقب برمی‌گردد و قوتش رو به ضعف و کمالش رو به نقصان می‌رود، و به همین عنایت است که ماده نکس به کار رفته، همان طوری که در آیه ۵۴ از سوره مبارکه روم: **لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ**

ضعفاً و شیبۀ و همچنین در آیهٔ ۷۰ از سورهٔ نحل: ﴿لِوَاللّٰهِ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفٰىكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِدُ اِلٰى اِرْذَلِ الْعَمْرِ لِكٰى لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ همین عنایت به کار رفته و به آن تصریح شده.

۴. در ترجمهٔ برخی آیات دیگر از این سوره ملاحظات دیگری دیده می‌شود که چندان مربوط به ترجمهٔ تحت‌اللفظی کلمات نیست و بستگی دارد به طرز اجتهادی که هر مطالعه‌کننده‌ای به نظر خود می‌کند. مثلاً آیهٔ ۵۹ از این سوره ﴿لِّوَالْمَآثِرٰتِ الْيَوْمِ اِيَّهَا الْمَجْرَمُونَ﴾ ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌اش این است: «اکنون جدا شوید ای گنهکاران» این جمله خطایی است که در قیامت از طرف ذات احیت به گنهکاران می‌شود و از متن آیه نمودار نیست که آیا مقصود این است که گنهکاران از مؤمنان و مطیعان جدا شوند یا اینکه خودشان از هم جدا شوند. غالباً مفسرین این طور فهمیده‌اند که مقصود این است که از مؤمنان و مطیعان جدا شوند و قولی هم هست که یعنی از یکدیگر جدا شوید. مترجم محترم طبق همین قول رفته و این طور ترجمه کرده‌اند: «اکنون ای

تبهکاران از هم جدا شوید.» قطع نظر از اینکه ترجیح با کدام قول است حق این بود که مترجم محترم در اینجا کلمه «از هم» را در میان دو هلال قرار می‌دادند تا معلوم شود که جزء ترجمه نیست و اجتهاد شخصی ایشان است. ایشان خودشان در صفحه ۲۱ مقدمه می‌گویند: این ترجمه با تمام دقت‌های ممکن یک ترجمه تحت‌اللفظی است و مثل بسیاری مترجمان به نقل مفهوم و الحاق عبارات اضافی دست نزده‌ام. فقط در بعضی موارد به اقتضای ضرورت کلام، یک و گاهی دو کلمه بر جمله‌ای افزوده‌ام که آن را نیز میان دو هلال نهاده‌ام که مشخص باشد. با این مقدمات، اضافه کردن کلمه «از هم» بدون آنکه در میان دو هلال قرار داده شود خبطی یا غفلی از مترجم محترم محسوب می‌شود.

۵. یک ملاحظه کلی در انی ترجمه قرآن هست و آن همان است که مترجم محترم در صفحه ۳۲ مقدمه با این عبارت

تذکر داده‌اند: «...در این ترجمه به قرائتهای مختلف قرآن جز آنچه متن موجود مطابق آن ضبط شده نظر داشته‌ام و به اقتضای مقام گاهی قرائتی را جز قرائت متن برگزیده و ترجمه را مطابق آن کرده‌ام.» این نکته که در اینجا تذکر داده شده، فوق‌العاده توسعه یافته و گاه ترجمه با متن به هیچ وجه مطابقت نمی‌کند. مثلاً در ترجمه آیه ۱۹ از سوره یس **لَقَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ** این طور آمده: «هر جا نامتان به میان آید بخت بدتان همراه است که شما گروهی افراط کارید.» این ترجمه آنگاه صحیح است که به جای **(أئِن ذُكِّرْتُمْ)** «أئِن ذُكِّرْتُمْ» بگذاریم. در مجمع‌البیان چندین قرائت مختلف راجع به این جمله ذکر می‌کند و از این قرائت که ترجمه آقای پاینده مطابق آن است نامی نمی‌برد ولی از تفسیر قاضی بیضاوی ظاهر می‌شود که چنین قرائتی بوده. همچنین در ترجمه آیه ۸ از سوره فاطر: **لَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ**، که ترجمه‌اش این است: «جانب از تأسف بر این مردم تباه نشود» این طور آمده: «جان خویش از افسوس ایشان تباه مکن.» این ترجمه مطابق است با این قرائت:

نیست. فقط چیزی که هست بعضی قرائت قرآء سبعه را متواتر دانسته و قرائت بر طبق هر یک از آنها را تجویز کرده‌اند و این خود مورد بحثها و اشکالاتی است که در فقه مسطور است. وقتی که تلاوت و قرائت خود قرآن بر خلاف آنچه معهود و مشهور میان مسلمانان است و لااقل بر خلاف قرائت قرآء سبعه جایز نباشد، تکلیف ترجمه معلوم است. به نظر من همان طوری که روا نیست که ما امروز قرائتهای مخالف قرائت مشهور و معروف میان مسلمانان را به جای متن فعلی گذاشته و چاپ و منتشر کنیم، ایضاً روا نیست که ترجمه آنها را به عنوان ترجمه قرآن در دسترس عموم بگذاریم. و گذشته از این، پسندیده نیست که مردم متنی را در برابر خود ببینند و آن را تلاوت کنند و هنگام مراجعه به ترجمه، ترجمه جمله دیگری را به عنوان ترجمه آن متن بپذیرند. به عقیده من یکی از بزرگترین عیبهای ترجمه آقای پاینده همین است.

تهران، مدرسه خان مروی

مرتضی مطهری

نماز*

در این روز و روزگار که موج به اصطلاح زندگی‌گرایی بالا گرفته و فراگیر شده و مسائل معنوی رنگ باخته و تدریجاً به گوشه‌ای پرتاب می‌گردد و به دست تاریخ سپرده می‌شود و عده‌ای دین‌خواه از روی کمال دلسوزی اسلام را از تهمت آخرت‌گرایی! تبرئه می‌نمایند و دامنش را تا آخرین حد ممکن

*(این مقاله در حدود سال ۱۳۵۶ هجری شمسی یعنی نزدیک به انقلاب اسلامی که جوّ مارکسیسم زدگی و تأویل مادی مفاهیم بر برخی محافل غالب بود نگارش یافته و حاکی از ناخرسندی آن اسلام شناس شهید از آن جوّ فکری است. عنوان این مقاله «حرکتی بر ضد مسیر آب» است، کنایه از اینکه نوشتن کتابی درباره‌ی نماز در آن دوره، حرکت بر ضد مسیر آب است.)

از آلودگی به معنویات که محصولی جز بیگانه شدن انسان با خود ندارد پاک و منزّه معرفی می‌نمایند و اسلام آسمانی را تبدیل به اسلام زمینی می‌سازند و آن را از کنج خلوت و فردیت و ذهنیت به متن جامعه و عینیت می‌کشانند و معنوی‌ترین مفاهیمی اسلامی را از قبیل: غیب، فرشته، وحی، آخرت، ذکر، دعا ... حتی روح و خدا را توجیه و تفسیر مادی و محسوس می‌نمایند و محتوای مادی به آنها ارزانی می‌دارند ... آری در این روز و روزگار آقای فهری، دوست عزیز قدیمی ما، آهنگ آسمان کرده و سر پرواز در ملکوت (نام کتاب آقای فهری درباره نماز) دارد. حقا جز «ارتجاع» و جز «حرکت بر خلاف جریان آب» نامی نمی‌توان بر آن نهاد!! جامعه مانند دریاست، تا آرام است همه چیز در جای خود ثابت است اما همین که طوفانی شد و موجها سر بر آوردند، بسیار چیزها که در روی آب است در قعر دریا دفن می‌شوند و بسیار چیزها از اعماق دریا بالا آمده در سطح آشکار می‌گردند. جامعه که دچار بحرانش و انقلابهای فکری می‌شود،

نه تنها شخصیتها بالا و پایین می‌روند: افرادی از قلّه به درّه سقوط می‌کنند و افراد دیگری بر فراز قلّه‌ها قرار می‌گیرند، ارزشهای دینی و اجتماعی نیز سخت جا به جا می‌شوند، بازار ارزشها دچار بحران می‌شود، یکی به سرعت بالا می‌رود و دیگری به سرعت قوس نزول را طی می‌کند. ما اگر در تاریخ اسلام یک مطالعه تحلیلی به عمل آوریم، می‌توانیم شاهد صعود و نزول ارزشهای اسلامی در لحظه‌های خاص تاریخی باشیم. مثلاً در دوره خلفای صدر اسلام که بازار فتوحات داغ بود جهاد در یک فاز بالا قرار گرفت، احیاناً مسلمان بودن با مجاهد بودن مساوی شناخته شد، تا آنجا که خلیفه وقت به تصور آنکه مبدا نماز با جهاد رقابت کند دستور داد جمله «حیّ علی خیرالعمل» را که همواره از زمان رسول خدا تا آن روز در اذانها با آهنگ بلند گفته می‌شد، از اذانها بردارند زیرا در هنگامی که مسلمین بیش از هر چیز نیازمند به مجاهدان فداکارند، نماز را با آهنگ بلند و «شعاروار» و در بالای مأذنه‌ها فاضلترین عمل خواندن به معنی برترشمردن مسجد از میدان نبرد و به مثابه نوعی اهانت به مقام جهاد و مجاهد است. از نظر خلیفه وقت همین قدر

کافی بود که گفته شود: «الصلوة خیر من النوم» نماز از خواب بهتر است. اگر امر دائر است که انسان مانند یک لاشه بیفتد و نفیر پف پفش بلند باشد، البته بهتر است که نماز بخواند. نماز به این وسیله از درجه «خیرالعمل» بودن به درجه «همسایه بالا دست خواب» تنزل کرد. اما همچنان که دریا جزر و مد دارد و موجها همیشه از یک طرف نیست و برای همیشه در یک جهت باقی نمی ماند، طوفانها و امواج اجتماعی نیز چنین است. به عللی که فعلاً مجال بحث از آنها نیست، موجهای مخالف به سود نماز و مسجد و عبادت و خلوت و به زبان آنچه رقیب نماز پنداشته می شد برخاست و رقیب را به کنجی پرتاب کرد و بکلی از صحنه خارج نمود که گویی اسلام از اساس دین جمعه و جهاد نبوده است. امروز بار دیگر و به علل دیگر، موجی خشمگین بر ضد زهد و عبادت و هر چه رنگ آخرتگرایی داشته باشد برخاسته است تا آنجا که ابایی نیست که نماز به معنی «همبشگی حزب

توحید» (۱) تفسیر می‌شود و هر جا که در قرآن اقیموا الصلوة آمده است امر اکید و فرمان شدید به همبستگی افراد این حزب در مرحله غیب انقلاب توحیدی تلقی شده است و البته خواننده محترم باهوش‌تر از این است که از کلمه توحید در اینجا یک توجیه ذهنی و متافیزیکی که از بقایای اندیشه‌های بورژوازی است! بنماید. خواننده محترم خودش می‌داند که توحید از قاعده صرفی «تفعیل» است و عملی عینی است نه مفهومی ذهنی و متافیزیکی. توحید جز در هم فرو ریختن دیوارهای طبقاتی و پر کردن شکافهای اجتماعی و به یگانگی رساندن جامعه چه معنی و مفهوم دیگری می‌تواند داشته باشد؟ (۲) در کتب حدیث از پیغمبر اکرم نقل شده که الصلوة عمود الدین نماز استوانه دین است. علی علیه السلام می‌فرماید که پیغمبر اکرم (ص) نماز را به چشمه آب گرم که در خانه انسان باشد و روزی پنج نوبت در آن شستشو کند

پاورقی

۱. (تعبیری که گروههایی مانند «فرقان» که استاد را به شهادت رساندند به کار می‌برند.)

۲. خواننده‌ی محترم مستحضر است که استاد شهید در مقام استهزا و نقد این برداشت نادرست از توحید برآمده‌اند)

تشبیه فرموده است و خودش می‌گوید: عهد خود را با نماز همواره به یاد داشته باشید، مراقب امر نماز باشید، زیاد نماز بخوانید، به وسیله نماز به خداوند تقرب بجویید؛ و هم او می‌فرماید: رسول خدا خویشتن را در کار نماز به رنج می‌افکند، خاندان خویش را به نماز فرمان می‌داد. (نهج البلاغه/خطبه ۹۷) از این گونه جمله‌ها در ترغیب و تشویق به نماز و بزرگداشت نماز از رسول اکرم و اهل بیت گرامی‌اش (صلوات‌الله‌علیه‌وعلیهم) فراوان در کتب حدیث نقل شده است. در اخبار و روایات مأثوره از رسول اکرم و اهل بیت گرامی‌اش «استخفاف به نماز» یعنی حقیر شمردن و سبک شمردن نماز به منزله یک گناه بزرگ شمرده شده تا چه رسد به ترک نماز. امروز که موج جدید پیدا شده است، برای عده‌ای به طور جدی این پرسش مطرح است که آیا این سخنان واقعاً از رسول خدا و ائمه اطهار است یا ساختگی است؟ آیا واقعاً

پیامبر ما که پیامبر عدل و شمشیر و جهاد است گفته که نماز عمود دین است و نسبت سایر مقررات اسلامی از قبیل زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و غیره با نماز نسبت خیمه با قائمۀ خیمه است که اگر قائمۀ خیمه بیفتد تمام سراپرده فرو می‌افتد؟! آخر این دو دقیقه خم و راست شدن و چند جمله تکراری را بازگو کردن که از هر پیر زن مفلوکی هم ساخته است این همه قدر و ارزش دارد که قائمۀ سراپرده دین خوانده شود و قبول هر عمل دیگر در گرو قبول این عمل قرار گیرد؟! از نظر این گروه آنچه به پیامبر ما می‌برازد این است که بگوید: جهاد عمود دین است، امر به معروف و نهی از منکر عمود دین است. آیا نمی‌توان احتمال داد که این همکه بها دادن به نماز به سرچشمۀ اسلام یعنی به اولیای دین مربوط نیست؟ این همه بها دادن به نماز کار کسانی است که خواسته‌اند ندای جهاد را خاموش سازند و مجاهدین را از میدان نبرد به مسجد بکشانند؟! در عصر ما گروهی واقعاً تردید دارند که این همه بها دادن به نماز - و به طور کلی به عبادات - به اسلام راستین که محققاً جامعه‌گرا و زندگی‌گراست مربوط باشد. می‌گویند درست

است که نماز یک فریضهٔ مسلم است اما نه در حد فرائض اجتماعی، و درست است که ترک نماز گناه است و گناه کبیره هم هست اما نه در حد شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی. اینکه امروز ترک نماز در مرز خروج از اسلام است و شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی حتی مضر به «عدالت» هم نیست، با موازین دینی مانند اسلام قابل انطباق نیست. ما ضمن تأیید قسمتی از نظریهٔ این گروه که مسلماً سوءنیتی ندارند و حق دارند دچار تردید شوند و ضمن اینکه تأیید می‌کنیم آنچه در جامعهٔ سنتی می‌گذرد با اسلام منطبق نیست، نمی‌توانیم نظریهٔ آنها را در مورد اهمیت نماز و بهایی که به نماز داده شده تأیید نماییم. به این دوستان عزیز باید یادآوری کنم که تنها احادیث و روایات نیست که به نماز و عبادت آن همه بهاد داده است، قرآن کریم نیز با این احادیث هماهنگ است، بلکه لایبهدای بیشتری به نماز داده است. در عصر ما گروهی جداً باورشان آمده که این همه بها دادن به نماز - و به طور کلی به عبادت - به اصل اسلام مربوط

نیست؛ اسلام راستین جامعه‌گراست و از این گونه اندیشه‌ها مبرا است. درست است که نماز فریضه است اما نه در حد فرائض اجتماعی، و درست است که ترک نماز گناه است اما نه در مرتبه‌ی شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی؛ ترک نماز از یک مسلمان قابل بخشودن است اما ترک مسئولیتهای اجتماعی بخشایش پذیر نیست. ما ضمن تشکر و سپاسگزاری از دین‌خواهی و دلسوزی این گروه نسبت به اسلام و ضمن تقدیر از مساعی آنها در تبریة اسلام راستین از این آلودگیها ناچاریم یادآوری نماییم که تنها احادیث و روایات نیست که به نماز و به عبادت به طور مطلق این همه بها داده است؛ سرچشمه اصلی خود قرآن است و آنچه در احادیث و روایات رسیده است پرتوی است از آنچه در قرآن کریم درباره نماز آمده است. در قرآن تا آنجا که من احصا کرده‌ام (۱) هشتاد و هفت بار نام نماز در همین معنی معهود آمده: گاهی به صورت امر به اقامه

نماز، امر به محافظت بر نماز، امر به مداومت آن، و گاهی ضمن مدح مؤمنین که نماز را بپا می‌دارند، و در برخی موارد به صورت نقل وصیت از پیامبران گذشته، و یا به مناسبت بیان برخی آداب از قبیل وضو و تیمم و نماز مسافر و نماز خوف، و جهر و اخفات، تعیین وقت، و یا به صورت نقل نمازهای اولیاءالله که در حال نماز مکاشفه برایشان رخ می‌داد فرشتگان با آنها سخن می‌گفتند و یا به عنوان نقد ترک نمکاز و یا نقد تزییع نماز، غفلت و حضور قلب نداشتن در نماز، و یا در مقام بیان فلسفه و فایده نماز. تازه اینها غیر از آن مواردی است که با الفاظی دیگر از قبیل قیام لیل، قَلت هجوع، تجافی جنوب از مضاجع، تهجد، ذکر و غیر اینها آمده است. قرآن از نماز به عنوان یک نیروی بازدارنده از پستیها و زشتیها یاد می‌کند(۱) و از طرف دیگر آن را یک منبع تهیه نیرو و انرژی‌زا برای حرکت می‌شمارد(۲) و در مجموع نماز را یک

پاورقی

۱. ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر عنکبوت/۴۵.

۲. واستعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیره الّا علی الخاشعین بقره/۴۵.

عامل اساسی خودسازی به معنی انسان‌سازی می‌شمارد. بالاتر اینکه قرآن روح نماز را «ذکرالله» (۱) می‌داند و از طرف دیگر می‌گوید: تنها در پرتو یاد خداست که انسان می‌تواند خودش، خودش باشد و اگر نه «خود» واقعی را از دست می‌دهد و با آن بیگانه می‌گردد و همواره «ناخود» را به «خود» می‌پندارد. قرآن می‌گوید: هر که خدا را فراموش کند، جبراً به حکم سنت الهی خود را فراموش می‌کند، و از طرف دیگر (۲)

پاورقی

۱. اقم الصلوة لذكری - طه/۱۴.

۲. این مقاله به همین صورت ناقص است و استاد شهید فرصت تکمیل آن را نیافته‌اند

اسلام برتر است*

نور خدا خاموش شدنی نیست ۱ حقیقت پیروز است ۲ هر چه به حال مردم مفید باشد باقی ۳ می ماند، در نبرد حق و باطل پیروزی با حق و شکست از آن باطل است ۴ باطل جلوۀ موقت دارد و غلبۀ وی دیری نمی پاید. ۵ خداوند به

نتیجه

پاورقی

*عنوان اصلی مقاله، این حدیث نبوی: الاسلام یعلو و لا یعلی علیه (اسلام برتری پیدا می کند و چیزی بر او برتری پیدا نمی کند) است.

۱- یریدون لیطفوا نور الله بافواهمم والله متم نوره صف/۸.

۲- لافان حزب الله هم الغالیون مائده/۵۶.

۳- و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض رعد/۱۷.

۴- بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق انبیاء/۱۸.

۵- فاما الزبد فیذهب جفاء رعد/۱۷.

رسیدن راه و روش فرستادگان خود را ضمانت کرده است(۱) زمین را صالحان و پرهیزکاران در اختیار خواهند گرفت(۲) آفرینش جهان بر اساس حق استوار است (۳) چهارده قرن است که قرآ « کریم الهام بخش این حقایق است و پیروان این کتاب مقدس به موجب این الهامات با خوشبینی و امید به نظام هستی و جهان آفرینش و به آینده اسلام و مسلمانی می نگرند. مسلمانان واقعی که مستقیماً با قرآن کریم آشنا هستند حتی آنگاه که مانند امروز در سخت ترین شرایط زندگی می کنند و از اکثر ملل عالم عقب مانده تر هستند، امید خود را نباخته، درد خود را درمان ناپذیر نمی دانند، در مقام چاره جویی و پیدا کردن راه اصلاح می باشند. همین ایمان و اعتماد و اطمینان است که چند به چند موجب ظهور مصلحینی

پاورقی

۱- و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین. انهم لهم المنصورون صافات/۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- لَو لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ان الارض يرثها عبادى الصالحون انبياء/۱۰۵۳- و ما خلقنا السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق حجر/۸۵.

در جهان اسلام می‌گردد. در هیچ عهد و عصری روشنفکران و روشن‌ضمیران مسلمان مانند امروز اصلاح طلب نبوده و درباره علل و موجبات انحطاط عصر خود نمی‌اندیشیده‌اند، زیرا در هیچ عصری مانند امروز مسلمانان به انحطاط و تأخر خود پی نبرده‌اند و غرور و عزتشان ضربه ندیده است. توجه و احساس درد، عامل اصلی چاره‌جویی است. اینجانب نمی‌توانم به درستی نشان دهم که از چه وقت علاقه‌ام به بحث در علل انحطاط مسلمین جلب شده است. همین قدر یادم هست که متجاوز از بیست سال است که کم و بیش در اطراف این موضوع فکر می‌کرده‌ام و در سالهای آخر احیاناً سخنرانی‌هایی در این زمینه ایراد کرده‌ام. در یکی از همان سخنرانیها متوجه شدم که این موضوع دامنه بسیار وسیعی دارد و اگر واقعاً بنا باشد تحقیق کافی و مثمر و قاطعی در این زمینه بشود، از حدود کار یک فرد خارج است و یا لااقل سالهای زیاد وقت لازم دارد، در حالی که قبلاً هیچ فکر نمی‌کردم که با موضوعی به این دامنه‌داری و گستردگی مواجه

هستم. البته این توجه و تنبّه، خود معلول مطالعات متفرقی بود که در زمینه‌های مختلف انجام داده بودم. ولی در خلال آن سخنرانی متوجه شدم چقدر آراء و عقاید مختلفی در این زمینه هست و چقدر موضوعات زیادی هست که با این موضوع مربوط است و باید طرح و حل بشود. بد نیست خلاصه‌ای از آن سخنرانی که نظم خاصی به فکر من داد و میدان وسیعی جلو چشم من گشود برای شما نقل و تعریف کنم: موضوع سخن، این حدیث نبوی بود: الاسلام یعلو و لا یعلی علیه یعنی اسلام برتری پیدا می‌کند و چیزی بر او برتری پیدا نمی‌کند. این حدیث از احادیثی است که شیعه و سنی به آن اعتماد و استناد کرده‌اند. علمای تسنن این حدیث را با سند در کتب حدیث خود نقل کرده‌اند. هر چند دیده نشده که این حدیث در کتب حدیث شیعه با سند نقل شده باشد ولی فقهای شیعه از دیرزمان در کتب فقهیه خود در ابواب مختلف به آن استناد کرده‌اند. اهل فن می‌دانند که استناد فقها به یک حدیث و فتوا دادن بر طبق آن، بالاترین گواه بر صحت و اصالت آن حدیث محسوب می‌شود.

سحن در این بود که معنی این حدیث چیست؟ آیا این حدیث در مقام تشریح و انشاء قانون است، آنچنان که فقها استنباط کرده‌اند، یا در مقام اخبار و بیان یک جریان تکوینی است؟ فقها این حدیث را ناظر به تشریح و قانون در مورد رابطه مسلم و غیر مسلم دانسته‌اند، یعنی در روابط مسلم و غیر مسلم نباید غیر مسلم بر مسلم اعتلاء و تسلط داشته باشد، همچنان که از آیه کریمه **لَّالِن یَجْعَلُ اللّٰهُ لِّلْکَافِرِیْنَ عَلٰی الْمُؤْمِنِیْنَ سَبِیْلًا**(۱). نیز قانون و حکم تشریحی استنباط کرده‌اند. خلاصه معنی آیه و حدیث بنا بر این تفسیر چنین می‌شود: اسلام در روابط مسلم با غیر مسلم هر وضعی را که مستلزم تسلط و اعتلاء غیر مسلمان بر مسلمان باشد، قانونی و رسمی نمی‌داند، مثلاً ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان را امضا نمی‌کند و قانونی نمی‌شمارد، زیرا مرد که جنس قوی است طبعاً نوعی تسلط و سیطره بر زن دارد، همچنین استخدام مسلمان در خانه غیر مسلمان و به طریق اولی بردگی مسلمان نسبت به

پاورقی

۱- خداوند هرگز برای کافران راه تسلط بر مؤمنان قرار نمی‌دهد.

غیرمسلمان را قانونی و جایز نمی‌شمارد. بنابراین تفسیر، این حدیث و آن آیه مردم مسلمان را به عزت و کرامتی که شایسته آن هستند متوجه می‌کنند، شعور آنان را بیدار می‌کنند که نباید هیچ گونه وضعی را که مستلزم زیردست واقع شدن فرد مسلمان یا جامعه مسلمان نسبت به دیگران است تحمل کنند، باید همواره سعی کنند از هر جهت در وضعی برتر و عالی‌تر از دیگران زندگی کنند. بدیهی است که شانه خالی کردن از زیر بار دیگران مستلزم این است که اوضاع خود را از هر جهت اصلاح کنند و بهبود بخشند که نیاز و ضرورتی آنها را به زیر بار دیگران نکشاند، و آلا مردمی که در فقر مادی و معنوی بسر می‌برند خواه ناخواه تحت تسلط و سیطره و فرمان دیگران واقع می‌شوند. ممکن هم هست این جمله «اخبار» باشد نه «انشاء»، در مقام بیان یک ناموس تکوینی باشد نه در مقام تشریح قانون؛ بخواهد بگوید اسلام چون حق است و حق نیرومند است، بر همه آیینها و مرامها برتری می‌یابد و هیچ آیین و مرام و مسلکی نمی‌تواند بر او برتری پیدا کند. بنابراین تفسیر جای یک پرسش هست و آن اینکه منظور

از این نیرومندی و برتری، چه نوع نیرومندی و برتری و در کدام میدان است؟ آیا منظور این است که اسلام در میدان منطق و نظر نیرومندتر است و برتری دارد، یعنی منطق اسلام بر همهٔ منطقها غالب است و آنجا که بر عقل و فکر بشر عرضه شود و با مقیاس علم و فلسفه سنجیده شود بر منطقهای دیگر می‌چربد؟ و به عبارت دیگر اسلام در میدان فکر و نظر پیروز است و از لحاظ حجت و دلیل از همه اقوی^۱ است؟ یا مقصود این است که اسلام از لحاظ نفوذ و توسعه و پیشرفت همواره پیروز است و از هر آیین و مسلک دیگر ناجح‌تر و موفق‌تر است؟ به عبارت دیگر در میدان عمل، غلبه و برتری با اسلام است. پیروزی در میدان نظر بستگی دارد به قدرت علمی و استدلالی. مانعی ندارد که آیین و مسلکی از لحاظ استدلال و منطق، مجهز به قویترین استدلالها باشد ولی در عمل به واسطهٔ عدم توافق با حوایج بشری و لاقابل به واسطهٔ همه جانبه نبودن، موفقیت و نجاحی نداشته باشد و ممکن است عکس مطل صادق باشد. تاریخ نشان می‌دهد مرام و مسلک‌هایی را که از لحاظ منطق نظری چندان قابل توجیه نبوده‌اند، ولی از آن نظر

که با بعضی حواجیح بشری هماهنگی داشته‌اند، پیروزیهای خارق‌العاده به دست آورده‌اند، هر چند این گونه پیروزیها خواه ناخواه موقت و غیرقابل دوام خواهد بود. فلاسفه از دیرزمان مفهوم «حق» و «نافع» را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند، یکی را وابسته به عقل نظری و دیگری را وابسته به عقل عملی دانسته‌اند. قرآن کریم در عین اینکه همواره از «حق» بودن خدا یاد می‌کند، نافع و مفید بودن خود را نیز مسکوت نمی‌گذارد، بلکه به صورت یک اصل، بقاء نافع و انفع را تأیید می‌کند. قرآن کریم بعد از یک مثل زیبایی می‌گوید: **لَا فَا مَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً** و اما ما ینفع الناس فی الارض یعنی کف روی آب که فایده‌ای در بر ندارد بر جای نمانده، نابود می‌شود و اما آنچه به حال مردم مفید است در زمین باقی می‌ماند. علمای طبیعی پیدایش و احیاناً حذف بعضی از اعضای جانداران را وابسته به مفید بودن و مفید نبودن می‌دانند، می‌گویند هرگاه احتیاج و ضرورت، وجود عضوی را ایجاب کند پدید می‌آید و تا احتیاج باقی است باقی می‌ماند و همین که احتیاج از بین رفت و ضرورتی در کار نبود خواه

ناخواه آن عضو حذف می‌شود. همین دانشمندان، قانونی به نام بقاء انساب و انتخاب اصلح بیان داشته‌اند و مدعی شده‌اند بقا و ادامه وجود هر جاننداری بسته به این است که در مقیاس طبیعت و خلقت برای باقی ماندن شایسته‌تر شناخته شود. هر کالای مادی یا معنوی که بر جامعه بشر عرضه می‌شود، مادامی که به آن احتیاج است و او قادر است احتیاج را رفع کند و توجه به خاصیت رفع احتیاج کردن او هست و کالای بهتر از او به میان نیامده است، خواه ناخواه جای خود را حفظ می‌کند و روز به روز بر رونق و اعتلای آن افزوده می‌شود. آیا پیغمبر اکرم نمی‌خواهد بفرماید تا بشر در روی زمین هست احتیاج مبرم به سرمایه‌ای مانند اسلام دارد و به همین دلیل اسلام برای همیشه باقی می‌ماند؟ آیا نمی‌خواهد بگوید هیچ کالای معنوی و روحی قادر به رقابت با اسلام نیست، زیرا قادر نیست مانند اسلام همه خلائای احتیاجات را پرکند و به طور همه جانبه جوابگوی مشکلات و گشاینده عقده‌های بشر واقع شود؟ آیا نمی‌خواهد بگوید مسلمانان مادامی که از اسلام منحرف نشوند و تعالیم آن را به کار بندند علو و برتری و

اکثر معمورهٔ جهان حکومت یافتند (این به تنهایی نمی‌تواند چندان افتخار آمیز باشد) بلکه از جنبهٔ معنوی و اجتماعی.